

این نیروها از طریق فشارهای «قانونی»، بازداشت‌ها، تهدید و ارعاب و حادثه آفرینی‌ها و جو سازی‌ها موارد بارز بسط یورش به این جبهه است. جنایت‌های وحشیانه‌ی ماه‌های اخیر در حقیقت ادامه‌ی این تکاپوی گسترده و مرحله و اوجی جدید از آن است. توسل به این جنایت‌ها به مثابه‌ی وسیله‌ای برای خارج ساختن مردم و نیروهای مخالف از صحنه‌ی مبارزه، خود بیش از هر چیز گویای شرایط سیاسی تغییر یافته‌ی ایران و ناتوانی‌های حاکمیت در بازگشت به گذشته است. تدارک و اجرای توطئه‌های پنهانی و اقدام به این جنایت‌ها، اولاً شدت نگرانی و وحشت رژیم از اوضاع کنونی و روند تحول جامعه را نشان می‌دهد و ثانیاً ناتوانی آن را در توسل به سرکوب گسترده بیش از پیش آشکار می‌سازد. زمامداران جمهوری اسلامی از یک سو خود را با خطری جدی روبرو می‌بینند و از سوی دیگر به دلیل تغییر شرایط و فضای سیاسی در ایران و تغییر توازن نیروها، به دلیل گسترش جنبش مقاومت عمومی و بسط مخالفت بخش‌هایی بزرگ از نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی، توسل به شیوه‌های سرکوب عمومی، آن هم به طور آشکار و رسمی را اگر نه غیرممکن، ولی به هر حال بسیار دشوار می‌بینند. لذا در شرایطی که دیگر نمی‌توانند با سیاست سرکوب رسمی و آشکاری نظیر اوایل سال‌های ۶۰ و یا خشونت‌هایی از نوع جنایت‌های تاریخی سال‌های ۶۷ و کشتار دستجمعی هزاران مبارز آزادیخواه، مردم را به سکوت و تسلیم وادار سازند، طرح «استراتژی وحشت» را به آزمایش می‌گذارند. با این تصور که با اجرای این طرح و قتل مبارزانی آشتی‌ناپذیر چون پروانه و داریوش فروهر و کشتار نویسندگان آزاده مانند مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده و... که بر آزادی حقوق بشر پای می‌فشارند و بی‌پروا برای استقرار آن در ایران به پیکار برخاسته‌اند، خواهند توانست مردم را به سکوت و ترک صحنه وادار سازند. طراحان این استراتژی پیش از آغاز جنایت‌های خویش کوشیدند از یک سو با طرح «روایت‌های» توجیه‌گر خشونت و جنایت از قبیل «حرکت قسری» در میان نیروهای وحشی وابسته‌ی به خود، آن‌ها را بسیج و آماده کنند و از سوی دیگر به کمک مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی خویش، با دامن زدن به تحریکات و تهدید مخالفان زمینه‌های لازم را برای اعمال این سیاست و انجام جنایت‌ها فراهم آورند. به این ترتیب در چهارچوب استراتژی جدید و با زمینه‌سازی‌های لازم جنایت‌ها سازماندهی شدند و انجام گرفتند.

۲- گسترش مقاومت عمومی و عقب‌نشینی حاکمان

کوشش جدید طراحان و برنامه‌ریزان ولایت فقیه اما همانند بسیاری از اقدامات و تکاپوهای دو ساله‌ی اخیر برای از پا در آوردن مخالفان و درهم شکستن مقاومت آن‌ها به سرعت عقیم ماند و به نتایجی معکوس منتهی گردید.

انتشار خبر این جنایت‌ها، جامعه‌ی ایرانی را در داخل و خارج از کشور تکان داد. خشم و نفرت نسبت به این جنایت‌ها و آمران و مجریان آن سراسر ایران را فراگرفت. اولین واکنش مردم ایران و بلکه جهانیان نشانه‌گرفتن انگشت اتهام به سوی حاکمان نظام بود. با توجه به تجربه‌ی تاریخی و کارنامه‌ی سیاه ۱۹ ساله‌ی اعمال خشونت و قتل و شکنجه توسط جمهوری اسلامی، با توجه به شیوه‌ی ارتکاب این جنایت‌ها و تشابه آن با مواردی چون قتل دکتر سامی، دکتر شاپور بختیار، فریدون فرخزاد، عبدالرحمن برومند و...، با توجه به مدارک و شواهد تردیدناپذیر دادگاه میکونوس و رسوایی جهانی تروریسم جمهوری اسلامی، با توجه به تبلیغات و تحریکات مستمر مطبوعات و مهره‌های جبهه‌ی مسلط بر نظام علیه مخالفان و تهدیدهای صریح فرماندهی کل و قائم‌مقام سپاه پاسداران ولایت فقیه مبنی بر بریدن زبان‌ها و زدن گردن‌ها که در ماه‌های پیش از انجام جنایت‌ها به طور گسترده‌ای جریان داشت، مردم به درستی رهبری و حاکمان نظام را طراح و آمر و مسئول این جنایت‌ها دانستند و تنفر و اعتراض خود را به اشکال مختلف نشان دادند. به موازات روشن شدن این واقعیت که جنایت‌ها و موج تهدید و آدم‌کشی و آدم‌ربایی بخشی از «استراتژی وحشت» و برنامه‌ی وسیع سازمان یافته‌ای است که به منظور ایجاد رعب و ترس در جامعه طرح‌ریزی شده است، مقاومت در برابر آن و برای درهم شکستن آن به طور بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. مردم به جای ترک صحنه‌ی مبارزه، با ابراز خشم و نفرت نسبت به این جنایت‌ها و عاملان آن به مقاومت در برابر جنایتکاران حاکم برخاستند. نویسندگان و روشنفکران آزادیخواه که در معرض تهدید و خطر مستقیم قرار داشتند، با جسارت و بی‌هراس از مخاطرات به ایستادگی و پایداری خود ادامه دادند. جنبش اعتراضی دانشگاه‌های ایران را فراگرفت. مبارزان سیاسی تسلیم‌ناپذیر و ده‌ها هزار نفر از مردم با شرکت در مراسم خاکسپاری قربانیان این جنایت‌ها و گرامیداشت آنان و با شعارهای «مرگ بر استبداد» و «زنده باد آزادی» عزم راسخ خویش را در ادامه‌ی بی‌وقفه‌ی مبارزه نشان دادند.

جنبش مقاومت عمومی بخش‌هایی از نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی را که به سیاست‌های حاکم و این گونه خشونت‌ها گردن نمی‌نهند، نیز در بر گرفت. اینان برخلاف مسئولان نظام که سعی داشتند بحث را به قاتلان محدود کنند، به اشکال مختلف در مقالات و موضعگیری‌ها و اعلامیه‌های خود از «فتوا دهنده»، از «محرکان»، «آمران»، «مسببان»، «طراحان»، «حامیان» و «تفکر» می‌سخن می‌گفتند که باید «افشا» گردند و به «محاكمه» کشیده شوند.

در خارج از کشور نیز ایرانیان آزادیخواه و نیروهای سیاسی گوناگون با سازمان دادن جنبش سراسری و متحد علیه جنایت‌های جمهوری اسلامی، با برانگیختن حساسیت

مردم جهان به رویدادهای ایران و تبدیل افکار عمومی به اهرم فشاری نیرومند علیه جانیان حاکم بر کشور ما، به این مبارزه بعد و مقیاسی جهانی بخشیدند. سرانجام جبهه‌ی بزرگ مبارزه علیه توحش و بربریت جمهوری اسلامی زمامداران رژیم جنایت را به عقب‌نشینی و متوقف ساختن موج کشتار و ترور و حتا بیش از آن به اعتراف آشکار به سازماندهی و اجرای جنایات‌ها توسط وزارت اطلاعات و ادار ساخت.

۳- نتایج و پیامدهای جنایات

پیامد بلاواسطه‌ی این جنایات‌ها و اجرای «استراتژی رعب و وحشت» همان گونه که دیدیم، برخلاف تصورات و پیش‌بینی‌های طراحان، به جای استقرار فضای سکوت و تسلیم، دامن زدن به مبارزه‌ی مردم و ایجاد مشکلات و بن‌بست‌های جدید برای نظام ولایت بود. نتایج مهم ارتکاب جنایات‌ها عبارت بود از:

الف- مردم به جای ترس و سکوت با جسارت بیشتر به مقابله با حکومت و نیروهای مسلط بر آن برخاستند. در جریان اعتراضات گسترده، به ویژه در مراسم تشیع جنازه‌ها، مردم علاوه بر این که با صراحت نظام حاکم را عامل و مسئول جنایات‌ها اعلام کردند، شعارها و سمبل‌های تاریخی و ملی خود را در برابر سمبل‌های تحمیلی نظام حاکم قرار دادند. فریادهای «درود بر مصدق» همراه با شعار «مرگ بر استبداد» و سرود «ای ایران» فضای تهران را پر کرد و پرچم ایران بدون نشان جمهوری اسلامی به جای پرچم رسمی حکومت مذهبی به اهتزاز درآمد و به این ترتیب تظاهرات مردم از یک جنبش اعتراضی علیه تبهکاری‌های رژیم فراتر رفت و به نمایش درخشان نفی تمام موجودیت آن تبدیل شد.

ب- این تجربه و پیروزی ناشی از آن توانایی و کارآیی جنبش مقاومت عمومی را در شرایط امروز ایران بیش از پیش آشکار ساخت. مردم از طریق تجربه‌ی عملی خود نیرو و قدرت خویش را آزمودند. این آزمون نشان داد که به ویژه در موقعیت ضعف کنونی نظام حاکم، می‌توان با مقاومت و پایداری و گسترش مبارزه آن را به زانو درآورد. اگر در دوم خرداد ۷۶ مردم با استفاده از یک فرصت تاریخی و دامن زدن به شور و شوق و هیجان عمومی موفق شدند از انتخاب کاندیدای مورد نظر نیروهای مسلط بر نظام جلوگیری کنند و از طریق رای خود به جبهه‌ی حاکم «نه» بگویند، در جریان رویدادهای اخیر ضربه‌ی بزرگ خود را به وسیله‌ی مبارزه‌ی اعتراضی گسترده و با بیان خشم و نفرت و شعارهای «مرگ بر استبداد» و «زنده باد آزادی» وارد ساختند و مافیای حاکم را به عقب‌نشینی مفتضحانه وادار کردند.

ج - جنایت‌های اخیر و واکنش‌های پس از آن درجه‌ی ضعف و استیصال جمهوری اسلامی را به طور همه‌جانبه‌ای به نمایش گذارد. نخست این که نفس توسل به آدم‌ربایی و آدمکشی پنهانی به جای سرکوب رسمی و اعدام علنی صدها و هزاران نفر به عنوان «مفسد فی الارض» (که در سال‌های ۶۰ اعمال می‌گردید) خود نشانه‌ی بارز ناتوانی رژیم و گواهی بر این واقعیت است که زمامداران جمهوری اسلامی در شرایط بسط فزاینده‌ی مقاومت مردم، در شرایطی که هر روز بخش‌هایی بزرگ از وابستگان به نظام از صفوف آن جدا می‌شوند و بالاخره در شرایط تشدید بحران اقتصادی و مالی و رشد روزافزون تضادها و کشمکش‌های نیروهای وابسته به نظام، دیگر نمی‌توانند همچون گذشته به حاکمیت مطلق و بلامنازع خویش ادامه دهند. دوم این که واکنش‌های سراسیمه و موضع‌گیری‌های پر تناقض رهبران و سخنگویان جبهه‌ی حاکم و سرانجام اعتراف آن‌ها به سازماندهی جنایات توسط نیروهای امنیتی ولایت فقیه میزان ضعف و ضربه‌پذیری آن‌ها را بیشتر آشکار ساخت.

حکام جمهوری اسلامی پس از روبه‌رو شدن با خشم و انزجار وسیع افکار عمومی داخل و خارج ابتدا همه‌ی آنان، از «رهبر» تا رئیس قوه‌ی قضاییه و رئیس مجلس شورای اسلامی و... ناگزیر شدند قتل‌هایی را که به فرمان آن‌ها انجام شد، به عنوان «جنایت شوم و فجیع» محکوم کنند. پس از این موضع‌گیری اولین اظهار نظر آن‌ها نسبت دادن ارتکاب جنایت‌ها به پیگانگان و دشمنان نظام بود، با این تصور که مسیر پیگیری‌ها را تغییر دهند و پس از مدتی پرونده را همانند بسیاری موارد دیگر ببندند. اما برخلاف این تصور باطل و با همه‌ی تکاپو برای کوچک نشان دادن این جنایت‌ها، فشار و خواست مردم برای پیگیری جدی قتل‌ها، دستگیری و معرفی عاملان و آمران لحظه به لحظه تشدید می‌شد. همه جا سخن از آن بود که این جنایت‌ها به فرمان رهبری جمهوری اسلامی انجام گرفته است و سازمانده و مجری آن‌ها نیروها و عوامل جبهه‌ی مسلط بوده‌اند. این گونه اظهار نظرها به سرعت در مطبوعات مستقل و وابسته به جبهه‌ی خاتمی و در موضع‌گیری بسیاری از روحانیان مخالف با جناح حاکم نیز با صراحت کمتر یا بیشتر انعکاس یافت. روزنامه‌ی سلام در پاسخ به خوانندگان خود نوشت: «مردم کوچه و بازار هم می‌دانند که این جنایات کار کیست، اما ما جرأت نوشتن آن را نداریم». همین روزنامه در پاسخ به خواننده‌ی ای دیگر می‌نویسد: «فروهرها کشته می‌شوند که ما عبرت بگیریم».

صرفنظر از منتظری و طاهری، کسانی نیز چون آیت‌الله موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی، صانعی و... به طور مستقیم خامنه‌ای را مسئول قتل‌ها خواندند و شناسایی و دستگیری عاملان و آمران و ریشه‌یابی دقیق حوادث و قطع همه‌ی شاخ و برگ‌های این «فتنه» و جریان نفرت‌آفرین را خواستار شدند. این گونه مقابله و مقاومت‌ها با شدتی بیشتر از سوی وابستگان به جبهه‌ی خاتمی انجام گرفت. «مجمع روحانیون

مبارز» طی اعلامیه‌ای خاطرنشان ساخت: «شناسایی و مجازات عناصر اصلی این جریان، فتوا دهندگان، طراحان، حامیان مالی، سیاسی و نظامی و بالاخره مجریان که در قیاس با گروه اول گناهشان کمتر است، ضرورت تام دارد». بسیاری از روحانیان و نیروهای وابسته به جریان خاتمی مانند منتخب‌نیا، عبدالله نوری، کدیور، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... با همین صراحت انگشت اتهام را به سوی جناح مقابل، به سوی اقتدارگرایان مسلط بر نظام دراز کردند. به این ترتیب آمران و سازمان دهندگان جنایات در موقعیتی ضعیف و در زیر آتشباری از حملات مردم در داخل، ایرانیان خارج از کشور، افکار عمومی جهانی و فشار و مقاومت بخش‌هایی بزرگ از نیروهای وابسته به نظام تسلیم شدند و به عنوان اولین گام عقب‌نشینی، به این اعتراف رسوا تن دادند که وزارت اطلاعات در سازماندهی و ارتکاب این جنایات شرکت داشته است. این اعتراف - صرفنظر از چگونگی ادامه‌ی ماجرا - به هر حال شکستی مفتضحانه برای نظام ولایت فقیه است.

مجموعه‌ی این حوادث از ارتکاب قتل‌ها تا اعتراف رسوا، ضعف و موقعیت کنونی رژیم و این واقعیت را آشکار ساخت که مافیای جنایت با همه‌ی امکانات و اهرم‌های نظامی، مالی، تبلیغاتی و... قادر نیست اراده‌ی خود را بدون توجه به شرایط موجود و بی‌اعتنا به واکنش‌های مردم اعمال و تحمیل کند.

د: از جمله نتایج دیگر ارتکاب جنایات اخیر، گسترش مبارزه در خارج از کشور و همراهی و هماهنگی آن با مبارزات درون کشور بود. واکنش‌های سریع و گسترده‌ی ایرانیان آزادیخواه در خارج، سازماندهی مبارزات اعتراضی در کشورهای مختلف جهان و کوشش‌های موفق در جلب حمایت و همبستگی افکار عمومی، احزاب، سازمان‌ها، شخصیت‌ها و محافل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی در سراسر جهان و اعتراض و فشار آن‌ها به جمهوری اسلامی بدون تردید یک عامل مهم در عقب‌نشینی حاکمیت و پیروزی مبارزه بود. این فعالیت‌ها نشان داد که زمینه، امکانات و آمادگی‌هایی قابل توجه برای شکل‌گیری و سازماندهی کار مشترک در خارج از کشور وجود دارد که می‌توان از آن برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی بهره جست.

نیروهای سیاسی، گروه‌ها و کانون‌های مختلف ایرانی و ایرانیان آزادیخواه در خارج از کشور باید با تعمق در این زمینه، با آموزش از تجربه‌ی بزرگ فعالیت‌های ماه‌های اخیر و پیروزی‌های آن و با جستجوی شعارها، راه‌ها و اشکال مناسب فعالیت مشترک سراسری، به سازماندهی نیروهای خود پرداخته و با تمرکز و هماهنگی لازم فعالیت‌های درازمدت آتی علیه جمهوری اسلامی را در خارج از کشور تدارک ببینند و برنامه‌ریزی کنند.

در پایان اشاره به این نکته ضروری است که نیروهای حاکم بر جمهوری اسلامی بدون شک خواهند کوشید زیان‌ها و رسوایی ایجاد شده را به حداقل کاهش دهند و از بسط دامنه‌ی آن تا رهبری نظام و جناح حاکم جلوگیری کنند. این تلاش برای محدود کردن قضیه به دستگیرشدگان هم اکنون آغاز شده است. رفسنجانی از «پایین کشیدن فتیله‌ها» و «رهبر» «از لزوم پرداختن به مسایل مهم‌تر» سخن می‌گویند و در همان حال خاتمی و نزدیکان وی که نقشی مؤثر در افشای عاملان جنایت‌ها داشتند، از سوی جناح مسلط تحت فشارهای گوناگون و از جمله فشار و تحریکات علنی اهرم‌های تبلیغاتی آن‌ها (صدا و سیما، کیهان، جمهوری اسلامی و...) قرار گرفتند. به دنبال این فشارها کمیته‌ی تحقیق تعیین شده از سوی رئیس جمهوری برخلاف کلیه‌ی موضع‌گیری‌های پیشین وابستگان به خاتمی ناگهان اعلام کرد که «تصمیم‌گیری‌های افرادی که قتل‌ها را سازماندهی و اجرا کرده‌اند به صورت «محفلی» بوده و تحقیقات عمیق (!!!) حاکی از آن است که هیچ کدام از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخالت نداشته‌اند!»

شواهد نشان می‌دهد که فشارهای آمران و سازماندهندگان جنایت‌ها هم اکنون خاتمی را به مسیر قبول آتش‌بس و مصالحه کشانده است و البته این اولین بار نیست که مردم شاهد عقب‌نشینی، مصالحه و کنار آمدن رئیس جمهوری با جبهه‌ی خامنه‌-ای - رفسنجانی هستند. بنابراین مهم این است که - همان گونه که مردم در گذشته نیز عمل کرده‌اند - مستقل از چگونگی عمل کرد خاتمی مبارزه‌ی کنونی را بی‌وقفه ادامه داد و فرصتی برای تجدید قوای شکست خوردگان فراهم نساخت. پس از دوم خرداد نیروهای حاکم توانستند بعد از پشت سر گذاردن گنجی و بهت ناشی از شکست غیرمنتظره، با جمع‌آوری نیروی خود تعرضی جدید و با برنامه را به منظور محدود کردن دامنه‌ی عمل مردم و مخالفان سیاسی و خنثا و بی‌ضرر ساختن خاتمی (و در نهایت تضعیف و کناره‌گیری یا برکناری او) سازمان دهند. با توجه به این تجربه و ضعف کنونی نظام باید با ادامه‌ی پیگیر مبارزه و بدون دادن فرصت تجدید قوا، جمهوری اسلامی را به تنگناها و انفراد بیشتر کشاند و روند فروپاشی نظام را تسریع کرد. استمرار مبارزه‌ی جاری هم ضامن حفظ پیروزی‌های به دست آمده و هم وسیله‌ی مهار نیروهای وحشی حاکم و مآلاً پایان دادن به حاکمیت آن‌ها، پایان دادن به سلطه‌ی نظام دینی است.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌ی ۲۴ - بهمن ۱۳۷۷ (فوریه ۱۹۹۹)

انتخابات شوراها در ایران

انتخابات به مثابه‌ی شکلی از تجلی رای و اراده و تمایل مردم، طبعاً زمانی معنای واقعی خواهد داشت که در فضای دموکراتیک و وجود پیش‌شرط‌های لازم که تضمین‌کننده‌ی این تجلی رای و اراده است، انجام گیرد. وجود احزاب و رقابت میان آنها، وجود سازمان‌ها و مطبوعات مستقل و امکان بیان آزادانه‌ی رای و نظر و اندیشه پیش‌شرط‌های اساسی انتخاباتی آزاد است. بنابراین انتخابات شوراها که در شرایط فقدان این پیش‌شرط‌ها، در شرایط غیاب احزاب و گروه‌های سیاسی، در شرایط محدود بودن رقابت‌های انتخاباتی به جناح‌های وابسته به حاکمیت، در شرایط فضای تفتیش عقاید و گرفتن اعتراف و تعهدنامه‌ی کتبی التزام وفاداری به اسلام و ولایت فقیه از داوطلبان نمایندگی، در شرایطی که حتا صلاحیت چهره‌های برجسته‌ی نظام و معاونان و مشاوران رییس جمهور به خاطر مواضع انتقادی و مخالفت با عمل-کردهای جناح حاکم رد می‌شود، در چنین شرایطی طبعاً آن چه وجود ندارد، آزادی انتخابات است و آن چه نمی‌تواند در نتایج انتخابات تجلی یابد، رای مردم است و اگر به این نکات محدودیت‌های قانون شوراها و از همه مهمتر سلطه‌ی ولایت فقیه و قانون اساسی آن بر کشور را اضافه کنیم، تصویری روشن‌تر از این زایمان و مولود ناقص‌الخلقه خواهیم یافت.

معهداً تمام این‌ها فقط یک جانب مسئله است و آن هم هنگامی که بخواهیم موضوع را صرفاً از زاویه‌ی آزادی انتخابات و میزان تأثیر و انعکاس رای مردم در آن بررسی کنیم. واقعیت این است که در شرایط و فضای کنونی جامعه‌ی ما، نمی‌توان به پدیده‌ای چون انتخابات شوراها فقط از این دیدگاه برخورد کرد و به موضع‌گیری افشاگرانه به ماهیت ضد دموکراتیک آن اکتفا کرد. رویدادهای دو سال اخیر ایران و از جمله خود جریان انتخابات شوراها نشان می‌دهد که این حوادث در شرایطی معین می‌توانند در تحول اوضاع و گسترش و تعمیق فضای که از خرداد ۷۶ آغاز شده است، نقشی مهم داشته باشند. لذا می‌توان و باید از چنین فرصت‌هایی برای گسترش مبارزه علیه نظام ولایت و تضعیف آن و برای دستیابی به پیروزی‌های بزرگ یا کوچک، موقت یا پایدار بهره جست. به عبارت دیگر در شرایط متلاطم و متحول کنونی دیگر نمی‌توان به اتخاذ موضع اکتفا کرد بلکه باید به اتخاذ سیاست، آن هم سیاست روشن، مشخص و فعال پرداخت و از هر فرصت و امکانی جهت شکل دادن به مبارزه علیه خودکامگی‌های حاکمیت و انفراد بیش از پیش آن و معالماً جهت تصریح روند فروپاشی نظام استفاده کرد.

انتخابات و مشارکت واقعی مردم در سرنوشت کشور و حیات سیاسی - اجتماعی آن بدون شک در شرایط حاکمیت مذهب و دولت دینی، در شرایط سلطه‌ی ولایت فقیه و یا هر گونه ولایت بر مردم ممکن نیست. معیناً همان گونه که تجربه و آزمایش انتخابات شوراها نشان داد، در روند کنونی تحول اوضاع در ایران، حتا با وجود سلطه‌ی چنین شرایطی، می‌توان از این انتخابات و شوراهای محصول آن به عنوان وسیله و امکانی مؤثر برای حضور فعال مردم در صحنه‌ی سیاسی و گسترش جنبش دموکراتیک، برای تضعیف نظام حاکم و برای تقویت عنصر مشارکت و تحمیل هر چند محدود آن به حکومت استفاده کرد.

بدون توجه به این تجارب و فرصت‌ها، نیروهای سیاسی آزادیخواه طبعاً نخواهند توانست نقشی مؤثر در تحولات جاری ایفا کنند. ما به یقین در آینده بیش از پیش شاهد حوادث و فرصت‌هایی از این گونه خواهیم بود. بهره‌برداری از این فرصت اما بدون رهایی از شیوه‌های کهنه و واکنش‌هایی که می‌توانست در دورانی درست باشد، بدون رهایی از ذهنیت ساده‌گرا، بدون توجه به اوضاع کنونی و جریان تحول جامعه و بدون کوشش برای پاسخ به نیازهای مبارزه‌ی جاری، ممکن نیست. مسئله‌ی شوراها را در واقع باید با در نظر گرفتن همه‌ی وقایع مرتبط با آن و لذا از جوانب و ابعاد گوناگون مورد ارزیابی قرار داد تا بتوان از آن برای حوادث و حرکت‌های آینده درس‌ها و نتایج لازم را گرفت. در زیر به پاره‌ای از مسایل و نتایج آن اشاره می‌کنیم:

۱- در دستور کار قرار گرفتن مسئله‌ی شوراها

طرح مسئله‌ی شوراها و سپس انعکاس آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی یکی از نتایج جنبش انقلابی مردم در سال ۵۷ و محصول شرایطی بود که در آن حکومت جدید می‌بایستی ناگزیر به پاره‌ای از خواست‌های مردم در زمینه‌ی تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی پاسخ می‌داد. تنظیم‌کنندگان قانون اساسی و قانون شوراها حتا در همان شرایط و سپس در سال‌های بعد با تصویب اصل «قانون شوراها» تا آن جا که توانستند از طریق ابهام و ناروشنی در قانون و محدود ساختن وظایف و اختیارات شوراها و از طریق آیین‌نامه و نحوه‌ی اجرای انتخابات و شرایط انتخاب‌شوندگان، امکانات و میزان مشارکت مردم را محدود ساختند. با وجود این، همین قانون نیز با همه‌ی شرایط و محدودیت‌هایش تا ماه‌های آخر سال ۱۳۷۷ بر روی کاغذ ماند. سرانجام حکام جمهوری اسلامی ۲۰ سال پس از انقلاب در زیر فضای پس از خرداد ۷۶ و طرح روزافزون خواست‌های مردم در زمینه‌ی آزادی و مشارکت و پافشاری

بسیاری از نیروهای وابسته به نظام، به ویژه جبهه‌ی هوادار خاتمی و با تشدید تصادمات و کشمکش جناح‌های درونی به انجام انتخابات و استقرار شوراهای تن داد. صرفنظر از چگونگی انجام انتخابات و حدود و اختیارات شوراهای، نمی‌توان نادیده گرفت که نفس ایجاد این نهاد گامی است در جهت ترک خوردن تمرکز کنونی قدرت، در جهت کاهش اقتدار مطلق نظام ولایت فقیه و در راستای هموار شدن راه مشارکت مردم در حیات سیاسی و اجتماعی کشور. نیروهای مسلط بر نظام با آگاهی به همین واقعیت کوشیدند به اتکای قانون انتخابات و شرایط نامزد شدن داوطلبان و با استفاده از اهرم‌های گوناگون فشار، به خصوص هیأت نظارت بر انتخابات، حتی -المقدور از انتخاب داوطلبان وابسته به جناح‌های رقیب و یا عناصر مستقل و مخالف جلوگیری کنند. این تلاش اما نه فقط ناکام ماند، بلکه به عاملی جهت گسترش اعتراضات و تشدید درگیری‌های درونی، تشدید حملات و افشاگری‌های مطبوعات مستقل و روزنامه‌های وابسته به جبهه‌ی خاتمی و شکست و رسوایی جناح مسلط تبدیل شد.

۲- جریان انتخابات و رفتار مردم

تلاش حکومت گران جمهوری اسلامی برای جلوگیری از انتخاب داوطلبان جناح‌های رقیب یا غیروابسته به نظام، همانند غالب حوادث دو سال اخیر، به نتایجی درست برخلاف آن چه می‌خواستند منتهی گردید. واکنش و رفتار مردم در برابر اقدامات و تمهیدات ضد دموکراتیک انتخاباتی در عین تنوع، هوشمندانه و صریح و با هدف جلوگیری از انتخاب وابستگان به جبهه‌ی حاکم بود که به اقتضای شرایط و موقعیت -ها به اشکال مختلف زیر صورت گرفت:

الف: در مناطقی که احتمال انتخاب کاندیداهای وابسته به جناح حاکم وجود داشت، میزان شرکت مردم در انتخاب نیز بالاتر بود. در این شهرها مردم از طریق شرکت در انتخابات و دادن رای منفی و یا رای به نامزدهای دیگر کوشش کردند از انتخاب داوطلبان وابسته به جناح راست جلوگیری به عمل آورند. در نتیجه برخلاف انتخابات مجلس خبرگان که عدم شرکت در انتخابات و پایین آوردن درصد آرا وسیله‌ای بود برای اعلام مخالفت با رژیم ولایت فقیه و اعلام عدم مشروعیت آن، در این موارد شرکت در انتخابات و جلوگیری از انتخاب نمایندگان جبهه‌ی حاکم عاملی بود برای مخالفت با آن.

ب: در شهرهایی که شرکت در انتخابات بی‌حاصل و یا به سود حاکمان و بالا بردن درصد مشارکت بود، مردم از شرکت در انتخابات خودداری کردند و با عدم شرکت در انتخابات و پایین آوردن میزان آرا، مخالفت خود با رژیم و انفراد آن را نشان

دادند. این رفتارهای هوشمندانه و منطبق با اوضاع و شرایط و امکانات سرانجام نتایج لازم را به همراه آورد و بیش از هر زمان انزوای نظام ولایت و عدم مشروعیت آن را اعلان داشت. طبق آمار انتخابات، نامزدهای وابسته به جبهه‌ی حاکم نتوانستند حتا ۵ درصد آرای مردم را به دست آورند.

ج: کارگزاران سازندگی با وجود شرکت داشتن در کابینه‌ی خاتمی، پاسخ شایسته‌ی سیاست سازش با جناح راست را دریافت کردند. آرای کم لیست کارگزاران چشمگیر بود. سمتگیری‌های یک سال اخیر حزب کارگزاران و نزدیکی‌های آن با جبهه‌ی مسلط، همان طور که انتظار می‌رفت، پیامد خود را آشکار ساخت. این سیاست و ادامه‌ی آن در جریان انتخابات شوراها و ائتلاف ضمنی و غیررسمی با جناح راست (به صورت گنجاندن چهار نفر از نمایندگان آنها در لیست خود) به پایین آمدن قابل ملاحظه‌ی آرای کارگزاران منتهی شد. کاهش روزافزون نفوذ کارگزاران و پایین آمدن آرای آنها (که در زمان حمله‌ی جناح حاکم به آقای کرباسچی و ایستادگی وی از حمایت بخش‌هایی از مردم برخوردار شده بود) به طور بارزی بیان روشن این واقعیت گردید که مردم نه فقط جناح حاکم را طرد می‌کنند، بلکه همه‌ی کسانی را که به راه نزدیکی و سازش با آن می‌روند.

د: درصد میزان مشارکت مردم و تنوع رفتار آنها در انتخابات نشان داد که جبهه‌ی دوم خرداد نیز نتوانست بیان مخالفت مردم با جناح حاکم گردد. در این جا برخلاف انتخابات دوم خرداد که یک امکان انتخاب بیش‌تر وجود نداشت، مردم می‌توانستند به اشکال گوناگون (از عدم شرکت تا رای دادن به نامزدهای مستقل...) مخالفت خود را با نظام ولایت نشان دهند. در نتیجه جبهه‌ی دوم خرداد دیگر نه یگانه امکان، بلکه یکی از امکانات ابراز مخالفت با جناح حاکم بود. در آرای داده شده به جبهه‌ی دوم خرداد آن چه به ویژه جلب توجه می‌کرد، رای بالای کسانی چون عبدالله نوری، حجاریان و... است. مردم با این آرا نشان دادند که از جبهه‌ی دوم خرداد کسانی که با قاطعیت و صراحت بیشتر با جناح مسلط مرزبندی می‌کنند و با آن به مخالفت برمی‌خیزند، کسانی که بر آزادی‌های مردم پافشاری بیشتر دارند و در جهت نزدیک شدن به مردم گام برمی‌دارند، کسانی که صلاحیت آنها از سوی حاکمان مورد سوال قرار می‌گیرد، از مقبولیتی بیشتر برخوردارند. در واقع جامعه با این جهت‌گیری، نظر و رای خود را هم در قبال حاکمان و هم در قبال اقدامات و عمل کرد سایر نیروها و سیاست ایستادگی یا سازش آنها بیان داشت.

۳- تشدید اختلافات درونی و جدایی بیش از پیش جناح‌ها از یکدیگر

یکی از نکات قابل توجه در این انتخابات، عدم موفقیت جناح‌های وابسته به نظام در رسیدن به ائتلاف بود. کوشش جناح راست سنتی برای ایجاد ائتلاف در درون خود، به دلیل وجود اختلاف نظرها ناکام ماند، به طوری که «جامعه‌ی روحانیت مبارز» نتوانست با نیروهای همسو با خود از قبیل «هیأت مؤتلفه»، «جامعه‌ی اسلامی مهندسین» و... بر سر یک لیست مشترک به توافق برسد. «کارگزاران سازندگی» به علت نامزد کردن کسانی چون غرضی موفق نشدند با جناح چپ («سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «روحانیون مبارز» و...) ائتلاف کنند. سرانجام هر یک از جناح‌ها لیست‌های جداگانه‌ی خود را ارائه دادند. به این ترتیب انتخابات هم بازتابنده‌ی درجه‌ی اختلاف نظر، پراکندگی و تلاشی این نیروها بود و هم این اختلافات و پراکندگی را بیش از پیش تشدید کرد. جریان انتخابات شوراها از زمان اعلام اجرای آن تا پایان انتخابات، از آغاز درگیری بر سر تفسیر قانون انتخابات و نحوه‌ی اجرای آن تا رد صلاحیت کاندیداهای اصلی جبهه‌ی دوم خرداد و برخوردهای شدید میان وزارت کشور و هیأت نظارت مرکزی به عاملی مهم در برانگیختن مبارزه‌ای پردامنه میان نیروهای وابسته به نظام تبدیل گردید. این انتخابات شکاف میان جناح‌های درونی را عمیق‌تر ساخت، جبهه‌ی حاکم را منفردتر کرد و به جدایی و فاصله گرفتن بخش‌هایی تازه از آن منجر شد.

۴- پدیده‌ی داوطلبان مستقل

یکی از پدیده‌های جدید و مهم این انتخابات ظهور و حضور داوطلبان مستقل و همراه با آن طرح شعارها و سمبل‌هایی مغایر و ضد شعارها و سمبل‌های رایج تا کنونی بود. تبلیغات انتخابی پس از ۱۸ سال رنگ و حالتی متفاوت با اشکال رایج یافت. شعارها، تصویرها و پوستره‌های انتخاباتی با محتوایی غیرمذهبی، خارج از چارچوب نظام، بدون ترجیح‌بندهای همیشگی جمهوری اسلامی، بدون عکس‌ها و نقل قول‌های خمینی و با داوطلبان کراواتی و تصاویری از مصدق، به ویژه بر روی دیوارهای تهران جلب نظر می‌کرد. به این ترتیب بسیاری از مردم و نامزدها، انتخابات را به فرصتی برای شکستن فضای حاکم، نفی ارزش‌های تحمیلی جمهوری اسلامی و ترویج ارزش‌های جامعه‌ی لاییک و شعارها و سمبل‌های خویش تبدیل کردند و با آن گامی تازه در جهت تنگ کردن عرصه بر نظام ولایت و دولت دینی برداشتند. این آزمایش بدون شک نقشی مهم در ارتقای کیفیت مبارزه‌ی جاری، در تقویت جسارت و اعتماد به

نفس مردم علیه جمهوری اسلامی و در همگانی شدن خواست حکومت غیرمذهبی خواهد داشت.

۵- نقش مطبوعات مستقل و غیروابسته به حکومت

یکی از نتایج مهم فضا و شرایطی که با حضور و پیروزی مردم در خرداد ۷۶ آغاز گردید، ظهور و رشد روزنامه‌ها و نشریات غیروابسته به نظام است. با ایجاد این ابزار جبهه‌ی حاکم از همان آغاز کوشید از گسترش آن جلوگیری کند و برای این منظور یورش‌های متعددی را از طریق رسانه‌های گروهی خود، قوه‌ی قضاییه، نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و چماقداران علیه آن سازمان داد. ولی نه این اقدامات و تهدیدات حکومت، نه تعطیل برخی نشریات و دستگیری مسئولان و نویسندگان آن‌ها و نه قتل‌های فجیع نویسندگان آزادیخواه، هیچ‌یک نتوانست از ادامه و بسط این روند جلوگیری کند. کارکنان نشریات مستقل، نویسندگان و مسئولان آن‌ها به اتکای فضای موجود و حمایت مردم و همچنین پشتیبانی بخش‌هایی از نیروهای منتقد وابسته به جبهه‌ی خاتمی، با وجود همه‌ی فشارهای جناح مسلط به مقاومت خود ادامه دادند. در نتیجه، این نشریات علاوه بر رشد کمی و گسترش دامنه‌ی خوانندگان خود، به کیفیتی که در تاریخ مطبوعات ایران کم‌نظیر است، دست یافتند و به عاملی در افشای رژیم حاکم تبدیل شدند. وجود رابطی متقابل میان مردم و مطبوعات مستقل و افزایش هر روز بیشتر نامه‌های انتقادی یا تشویق‌آمیز خوانندگان نمودار میزان تأثیر آن‌ها و حساسیت مردم و عامل دلگرمی و ترغیب کارکنان و نویسندگان به ارتقای کیفی و به بیان صریح‌تر دعوت به استقامت و ادامه‌ی کار است. شاید بتوان گفت که همین رابطی زنده و آگاهی روزافزون نویسندگان و کارکنان این نشریات به وظایف و نقش حساس خود در این مقطع بود که تلاش اخیر حاکمان را برای استقرار فضای سکوت و تسلیم که با قتل فروهرها و نویسندگان آزادیخواه آغاز گردید، بی‌اثر گذارد. واکنش نویسندگان و کارکنان این نشریات در برابر این جنایت‌ها نه سکوت و تسلیم، بلکه برخلاف انتظار حاکمان، تشدید مقاومت و اعتراض بود. به دنبال موج بزرگ اعتراض و انزجار در داخل و خارج از کشور، انتشار مطالب در این نشریات پیرامون جنایت‌ها و در ارزیابی دلایل و ریشه‌های آن در نشانه گرفتن انگشت اتهام به سوی حکومت-گران به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و با آن خواست آزادی و امنیت، خواست دستگیری و شناسایی آمران و عاملان آن، هر روز بیشتر به خواست عمومی جامعه بدل گردید.

جریان انتخابات شوراهای و فقدان پیش شرط‌های یک انتخابات آزاد، به ویژه فقدان احزاب و سازمان‌های سیاسی سبب شد بخشی از وظایف و کار افشاگرانه را مطبوعات مستقل بر عهده گیرند. در جریان انتخابات مطبوعات مستقل از یک سو به وسیله‌ای برای افشای تمهیدات ضد دموکراتیک حاکمان، افشای اقدامات هیأت نظارت مرکزی و اعتراضات علیه آن، همچنین نشان دادن ضعف و پراکندگی و ناتوانی جناح‌های حاکم تبدیل شدند و از سوی دیگر توانستند خود و موجودیت خویش را به عنوان ابزار مقاومت و اعتراض پیش از پیش به نظام حاکم تحمیل کنند.

۶- انتخابات شوراهای وسیله‌ای برای تقویت اندیشه‌ی مشارکت در مردم

شک نیست که نیروهای مسلط بر نظام خواهند کوشید با استفاده از قدرت مطلق ولایت، قانون اساسی جمهوری اسلامی، قانون شوراهای و سایر ابزار و اهرم‌ها شوراهای را به نهادی صوری و فاقد اختیار و قدرت جدی تبدیل کنند. با همه‌ی این‌ها نباید نادیده گرفت که اولاً نفس تن دادن حکومت به ایجاد شوراهای خود یک عقب‌نشینی از موضع مطلق ولایت و به معنای آن است که رژیم به سود جبهه‌ی جمهوری و مشارکت مردم (هر چند به طور ظاهری) گامی به عقب نهاده و ناگزیر است برای مشروعیت گرفتن، مردم را به حساب آورد. ثانیاً اصل وجود شوراهای و این که جمهوری اسلامی بالاخره پس از ۱۸ سال به استقرار آن گردن نهاد، سبب خواهد شد تا اندیشه‌ی دفاع از آن و به ویژه اندیشه‌ی مشارکت مردم در آن تقویت گردد. وجود نهاد شوراهای به هر حال عاملی خواهد بود در توجه بیشتر مردم به امر شرکت در حیات سیاسی- اجتماعی کشور، اعمال هر چند در ابتدا محدود آن، تجربه و تمرین امر مشارکت، تقویت روحیه‌ی اعتماد به نفس، تنگ کردن عرصه بر روی خودکامگی ولایت و تمرکز قدرت و خواست روزافزون در دست گرفتن سرنوشت خویش. بنابراین، مردم در صورت تجاوز حاکمان به این امکان ایجاد شده و تلاش آن‌ها برای تبدیل آن به نهادی صوری، ساکت نخواهند نشست. در چنین شرایطی نیروهای حاکم یا باید به خواست مردم گردن نهند و شوراهای را به عنوان یک ابزار اعمال نفوذ مردم بپذیرند و یا با ادامه‌ی سیاست سرکوب و تجاوز، بستری دیگر برای مصاف و درگیری‌های جدید مردم در مبارزه جهت احقاق حقوق خویش فراهم سازند.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌ی ۲۶- فروردین ۱۳۷۸ (آوریل ۱۹۹۹)

قیام دانشجویان ایران، انگیزه‌ها، پیامدها و درس‌ها

حادثه‌ی کوی دانشگاه و رخداد‌های پس از آن در روزهای ۱۸ تا ۲۰ تیر ماه نه تنها بزرگترین واقعه‌ی سیاسی-اجتماعی ایران پس از خرداد ۷۶ بلکه یکی از رویدادهای مهم سیاسی در تاریخ جمهوری اسلامی است.

اگر مردم در دوم خرداد ۷۶ هوشمندی و توانایی خود را در بهره‌گیری از فرصت‌ها برای بیان مخالفت و وارد آوردن ضربه‌های مؤثر بر نظام حاکم بدون توسل به خشونت نشان دادند، دانشجویان ایران در حوادث روزهای ۱۸ تا ۲۰ تیرماه با فریادهای «یا مرگ یا آزادی» آمادگی جمعی خویش را برای مقاومت در برابر خشونت حاکمان، مقابله با خشونت‌گران و درهم شکستن یورش آن‌ها به نمایش گذاشتند.

آن‌ها نشان دادند که تهدیدها و وحشی‌گری‌های چماقداران و پاسداران مسلح ولایت فقیه دیگر نمی‌تواند ادامه‌ی تجاوز علیه مردم و حقوق مردم را تضمین کند و دورانی که تهدید به خشونت و یا اقدام به سرکوب و قتل و جنایت می‌توانست مردم و جوانان ایران را به سکوت وادار سازد، سپری شده است.

با حادثه‌ی کوی دانشگاه در واقع فصلی جدید در تاریخ مبارزه علیه جمهوری اسلامی گشوده شد که بی‌تردید نقشی مهم در تحولات آتی کشور خواهد داشت. گرچه هنوز نمی‌توان درباره‌ی همه‌ی ابعاد و نتایج این رویداد بزرگ اظهارنظر قطعی کرد ولی در محدوده‌ی داده‌های موجود به هر حال می‌توان برخی جوانب مهم و پیامدهای قابل پیش‌بینی را مورد بررسی قرار داد که در زیر به بخشی از آن می‌پردازیم:

۱- مقاومت جنبش دانشجویی در برابر بازسازی گذشته

از فردای دوم خرداد ۷۶ باند حاکم بر جمهوری اسلامی پس از گذراندن لحظه‌های بهت و سرگیجه (که با اعلام تسلیم و ناتوانی در برابر اراده‌ی مردم همراه بود) تلاش برای خارج کردن مردم از صحنه و بستن فضای موجود را آغاز کرد، تلاشی که تا به امروز با به‌کارگیری همه‌ی امکانات به اشکال گوناگون و به‌طور مستمر جریان داشته است. استفاده از اهرم‌های تبلیغاتی صدا و سیما و مطبوعات و قلم‌به‌دستان وابسته به وزارت اطلاعات و امام جمعه‌های مرتجع افسارگسیخته و منبرهای مساجد و روضه‌خوانی‌ها برای جوسازی و زمینه‌سازی تحریکات و اقدامات سرکوبگرانه با بسیج گروه‌های فشار و دسته‌های اوباش چماقدار جهت حمله به گردهمایی‌ها و

جنبش‌های اعتراضی، تهدیدهای فرماندهان سپاه و تعرض نیروهای انتظامی بخشی از این تلاش و استفاده از «مجلس شورای اسلامی» برای ایجاد محدودیت‌های «قانونی» و حادثه‌آفرینی و بحران‌سازی به منظور محدود ساختن رقبا و جلوگیری از انجام وعده‌های انتخاباتی رییس جمهوری و سد کردن پیشروی مردم بخشی دیگر از این تلاش است. افزون بر این به کار انداختن «قوه قضاییه» برای ارباب و سرکوب مخالفان، دستگیری و محاکمه‌ی شهردار تهران، دستگیری و شکنجه‌ی مدیران شهرداری، بستن روزنامه‌های مخالف و مستقل و بازداشت مدیران و نویسندگان آنها، دستگیری روحانیان و روشنفکران وابسته به جبهه‌ی دوم خرداد، استیضاح و برکناری وزیر کشور، کتک زدن معاون رییس جمهوری و وزیر ارشاد با سازماندهی و هدایت آشکار فرماندهی حفاظت اطلاعات، استیضاح ناکام وزیر ارشاد و بالاخره برنامه‌ریزی جنایت‌های تکان‌دهنده‌ی قتل پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، جعفر پوینده، مجید شریف و... بخشی دیگر از این تلاش و سیاهه‌ای از این تکاپوی گسترده است.

این تغلاها اما با وجود داشتن برخی «دستاوردها» برای نیروهای مسلط، به طور کلی برخلاف تصور و انتظار آنها به نتایجی معکوس منتهی شده است. جبهه‌ی حاکمان پس از هر توطئه، پس از هر جنایت و اقدام سرکوبگرانه با موجی از مقاومت مردم و نیروهای آزادیخواه و با رسوایی و شکست و انزوای بیشتر روبه‌رو شده است. پیامد هر یک از این اقدامات سرسختی بیشتر مخالفان، ایستادگی و جسارت روزافزون مردم، تشدید روند جدایی نیروهای وابسته به نظام از باند حاکم و ریزش پایه‌های جمهوری اسلامی بوده است. این تلاش‌های مذبحخانه هر روز بیشتر انگشت اتهام مردم را متوجه نظام و گردانندگان اصلی آن کرده و زمزمه‌های پنهان را در باره‌ی مسئولیت مستقیم حاکمان و «رهبری» به بحث و فریادهای آشکار علیه آنها تبدیل کرده است.

یکی از حلقه‌ها و آزمایش‌های بزرگ در تلاش برای بازسازی گذشته تدارک و انجام قتل‌های زنجیره‌ای بود. زمامداران جمهوری اسلامی این بار کوشیدند از طریق سازمان دادن موج ترور و آدم‌کشی و آدم‌ربایی و نمایش بی‌رحمی و سبیت، فضای وحشت و تسلیم را در کشور مستقر سازند. اما واکنش سریع و شجاعانه‌ی مردم این تلاش وحشیانه را در هم شکست. مراسم خاکسپاری کشته‌شدگان به صحنه‌های پرشکوه تظاهرات علیه حاکمیت تبدیل شد.

نمایش‌های اعتراضی مردم، افشاگری مطبوعات مستقل و مخالف و مقاومت بی‌پروای آزادیخواهان ایران در درون کشور از یک سو و جنبش اعتراضی ایرانیان در سراسر جهان از سوی دیگر نشان داد که امید حاکمان در متوقف ساختن مبارزه‌ی مردم پنداری عبث است. پیامد موج آدم‌کشی برافروخته شدن بیشتر شعله‌های خشم مردم و

گسترش مبارزه بود. به طوری که جبهه‌ی بزرگ اعتراض و مقاومت در داخل و خارج کشور و حمایت پر دامنه‌ی افکار عمومی و محافل سیاسی - اجتماعی و نهادها و سازمان‌های حقوق بشر از آن، سرانجام رژیم ایران را به توقف جنایت‌ها و اعتراف رسوا به سازماندهی قتل‌ها توسط «بخشی»! از وزارت اطلاعات و ادار ساخت. معهذا این عقب‌نشینی هنوز برای مردم کافی نبود. آن‌ها، به ویژه دانشجویان، روشنفکران و مطبوعات مستقل به رغم این اعتراف و تشکیل «کمیسیون تحقیق» و اعلام دستگیری عده‌ای از عاملان همچنان به طور پیگیر بر خواست انتشار دقیق گزارش چگونگی طراحی و اجرای این جنایات و معرفی طراحان و آمران و عاملان آن پای فشرده‌اند. واکنش حاکمان در قبال این پافشاری‌ها توقیف مطبوعات، دستگیری‌های جدید، یورش به گردهمایی‌های دانشجویی و بازداشت فعالان و رهبران آن‌ها بود. ولی این تشبثات نیز به جای خفه کردن معترضان، به رادیکال شدن بیش از پیش جنبش به ویژه جنبش جوانان و دانشجویان و تشدید اعتراض مراجع و روحانیان مخالف منجر گردید.

اقتدارگرایان حاکم بر جمهوری اسلامی که ادامه‌ی این اوضاع و عقب‌نشینی‌های بیشتر را عامل فروپاشی نظام می‌دانستند بر تقلاهای خود جهت متوقف ساختن آن افزودند، ولی باز هم با همان ابزارهای کهنه. آن‌ها همانند غالب مستبدین و رژیم‌های در حال زوال، راه‌حل را با وجود همه‌ی آزمون‌های شکست خورده همچنان در توصل به خشونت‌ها و سرکوب‌های جدید یافتند. به ویژه آن که با نزدیک شدن انتخابات «مجلس شورای اسلامی» ادامه‌ی شرایط موجود تهدیدی جدی در برابر تسخیر مجدد «قوه‌ی مقننه» به شمار می‌رفت.

بنابراین باید برنامه و طرح سرکوب تازه‌ای تدارک دیده می‌شد تا با انجام آن بتوان به اوضاع «مخاطره‌آمیز» کنونی پایان داد.

در شرایط بحرانی جدید هاشمی رفسنجانی، «مرد بحران‌ها» و توطئه‌های پنهانی، «مرد موفق» در سرکوب مخالفان به میدان آمد تا به اتکای تجربه‌ی طولانی گذشته پروژه‌هایی تازه برای خروج از بحران و نجات رژیم طرح و به اجرا گذارد. این مقاصد کودتاگرانه‌ی رفسنجانی - خامنه‌ای و گردانندگان نظام اما پنهان نماند و از چند ماه قبل، به خصوص به دنبال انتشار خاطرات سال ۱۳۶۰ هاشمی رفسنجانی مورد بحث و اشاره‌ی محافل و جریان‌ات سیاسی ایران بود.

هاشمی رفسنجانی با چاپ این یادداشت‌ها در واقع زمینه‌های بسیج و آمادگی پایه‌های حاکمیت را برای اجرای طرح‌های کودتاگرانه فراهم می‌ساخت. هاشمی رفسنجانی با انتشار این یادداشت‌ها از یک طرف ضرورت به کارگیری سرکوب و خشونت را در «عبور از بحران» نشان می‌دهد و از طرف دیگر با یادآوری موفقیت این تجربه، نقش و توانایی خود را در انجام آن در خاطره‌ی نیروهای وفادار و ذینفع

در حفظ رژیم زنده می‌کند. اما آن چه رفسنجانی و خامنه‌ای و سپاهیان آنها و به طور کلی همه‌ی نیروهای میرنده و در حال احتضار نمی‌خواهند یا نمی‌توانند درک کنند، این واقعیت ساده است که «توانایی»ها و «تجربه»هایی که مربوط به دوران اقتدار آنها و استحکام نظام آنهاست در دوران ضعف و تزلزل نظام و اعتلای جنبش مقاومت علیه آن دیگر کارآیی پیشین را ندارد و قابل انتقال و انطباق بر چنین شرایطی نیست.

اگر آقای رفسنجانی در دورانی توانست با توطئه و کشتار و سرکوب، با «اکتبرسورپرایز» و سازش پنهانی با آمریکا «بحران‌ها» را مهار کند تنها به خاطر استعداد و توانایی او در نیرنگ و توطئه‌گری و جنایت نبود بلکه مهم‌تر از آن و قبل از هر چیز به دلیل شرایط زمان و به بیان دیگر به دلیل آن بود که در دوران مورد بحث، رژیم آقای رفسنجانی و همدستانش مشروعیت خود را - به علی که در نوشته‌های دیگر به آن اشاره کرده‌ایم - از همین اکثریت مردم معترض امروز، از همین دانشجویان عصیان‌گر کنونی و روحانیت مخالف فعلی می‌گرفت. «توفیق‌های» آقای رفسنجانی به اتکای این داده‌ها و واقعیت‌های آن روز بود و امروز که این اکثریت بزرگ، به ویژه نسلی جوان که جمهوری اسلامی و گردانندگان آن را از روی کارنامه‌ی حیات و نتایج ویرانگر حاکمیت آنها می‌شناسد علیه این حاکمیت و فساد و جنایت و خیانت باند مسلط بر آن به مخالفت و شورش برخاسته است، کوشش در به کارگیری تجارب آن دوران و احیای آن حوادث نه تنها تلاشی عبث، بلکه تکرار مسخره‌ی نمایشی تراژیک به صورتی کم‌دی است.

به هر حال حکام جمهوری اسلامی در بن‌بست کنونی دو راه بیشتر ندارند. یا عقب‌نشینی و تسلیم و یا ادامه‌ی سیاست دست و پا زدن‌ها و اقدامات سرکوبگرانه. طبیعی است، آنها تا زمانی که خود را در محاصره‌ی کامل جنبش همگانی مردم احساس نکنند همچنان به راه حل دوم توسل می‌جویند. در همین راستا پروژه‌ی جدید برای بازگشت به گذشته طراحی می‌شود. هدف فوری و بلاواسطه‌ی این پروژه هموار ساختن زمینه‌ی سلطه بر «قوه‌ی مقننه» است. تسخیر مجلس ششم مستلزم آن است که:

- ۱- مطبوعات مخالف و مزاحم را خفه و تعطیل کنند.
- ۲- جنبش‌های اعتراضی به ویژه جنبش متشکل دانشجویان را که امروز به مانعی در برابر خودسری‌ها و تجاوزات آنها تبدیل شده است، سرکوب کنند و
- ۳- به اتکای این موفقیت‌ها و یا به موازات آن به بحث‌های مربوط به مخالفت با نظارت استصوابی خاتمه دهند.

چند هفته قبل از حادثه‌ی کوی دانشگاه گام‌های اولیه برداشته می‌شود. مجلس شورای اسلامی که طرح دولت را در مورد نظارت استصوابی (با وجود محدود بودن آن به

کاهش بخشی از اختیارات شورای نگهبان و نه الغای نظارت استصوابی) مدت‌ها به بایگانی سپرده بود، ناگهان به سرعت کلیات لایحه‌ی «اصلاح قانون مطبوعات» را که به تجاوز علیه مطبوعات و تعطیل آن‌ها جنبه‌ای «قانونی» می‌داد تصویب می‌کند. به موازات آن روزنامه‌ی سلام با شکایت وزارت اطلاعات تعطیل می‌شود. شکایت وزارت اطلاعات و توقیف روزنامه ظاهراً به خاطر چاپ و افشای سندی است که نشان می‌دهد طراح اصلی «لایحه‌ی اصلاح قانون مطبوعات» سعید امامی است، یعنی کسی که قریب ۸ سال معاون وزارت اطلاعات و از نزدیکان خامنه‌ای، رفسنجانی و فلاحیان و از عاملان اصلی جنایت‌ها و سرکوب‌ها، از جمله «قتل‌های زنجیره‌ای» بوده است و امروز به دنبال از پرده بیرون افتادن جنایت‌ها و نقش او، از جانب گردانندگان رژیم عامل سیا و موساد خوانده می‌شود. ولی با وجود این همه رسوایی، «مجلس شورای اسلامی» کلیات طرحی را که پیشنهاددهنده‌ی آن همین آقای جاسوس آمریکا و اسرائیل بود!! با شتاب به تصویب می‌رساند.

مجموعه‌ی این وقایع و احساس خطر کودتا و سرکوب‌های گسترده واکنش اعتراضی و خودجوش دانشجویان خشمگین را برانگیخت. اعتراض علیه «لایحه‌ی اصلاح قانون مطبوعات» و توطئه‌ی بستن روزنامه‌ها به طور کلی و روزنامه‌ی سلام به طور مشخص، اعتراض و تظاهرات علیه نظارت استصوابی شورای نگهبان و برای آزادی زندانیان سیاسی، آزادی کدیور، امیرانتظام و رهبران زندانی اتحادیه‌ی دانشجویان به سرعت شکل گرفت. طراحان پروژه‌ی سرکوب برای خفه کردن این جنبش و اجرای شتابزده‌ی بخش‌های دیگر پروژه‌ی مزبور با توحش ویژه‌ی سپاهیان ولایت دست به کار شدند. اما این سرکوب، به جای تحقق نتایج مورد نظر، همه‌ی جامعه و نظام را به هم ریخت. دانشجویان علی‌رغم تهاجم سبعانه‌ی خشونت‌گران شجاعانه به مقاومت خود ادامه دادند. مردم با خشم و نفرت و انزجار به این بربریت برخورد کردند و همبستگی خود را با دانشجویان به اشکال مختلف نشان دادند. مطبوعات مستقل با گزارش جریان وحشیگری نیروهای انتظامی و اوباشان چماقدار به افشاگری پرداختند. بخشی بزرگ از روحانیت و مراجع ضمن اعتراض شدید، حمله به دانشجویان را محکوم کردند. کار به جایی رسید که حتا «رهبر» و سردمداران خشونت نیز نتوانستند سکوت کنند و برای فروکش خشم جامعه ناگزیر شدند حمله به کوی دانشگاه را (هر چند به طور دو پهلو) محکوم کنند.

۲- آغاز مرحله‌ای جدید در تاریخ جنبش دانشجویی ایران

جنبش اعتراضی دانشجویان پس از چند روز با تظاهرات پرشکوه ۲۰ تیر که بنا به گزارش‌ها قریب سی هزار نفر در آن شرکت داشتند و به دنبال محاصره‌ی دانشگاه

توسط نیروهای انتظامی به آرامش گرایید. اما آن چه در این چند روز اتفاق افتاد به هر حال تأثیرات عمیق خود را بر جامعه و به ویژه بر کیفیت و چگونگی ادامه‌ی مبارزات دانشجویان در آینده، باقی گذارد.

پدیداری و شکل‌گیری جنبش دانشجویی فعال در صحنه‌ی سیاسی، همواره عاملی مهم در بیداری مردم و بسط مبارزات آزادیخواهانه در جامعه بوده است. در شرایط حاکمیت دیکتاتوری، دانشجویان به اقتضای موقعیت خویش و نیاز به آزادی و فضای آزاد جهت تبادل اندیشه و آزادی فکر و پژوهش غالباً در صف مقدم پیکار علیه استبداد و در بسیاری موارد پیشگام و آغازگر این پیکار بوده‌اند. چند دهه فعالیت پیگیر و خستگی‌ناپذیر دانشجویان ایرانی در داخل و خارج از کشور علیه دیکتاتوری محمدرضا شاه و به خاطر آزادی، برگ‌هایی درخشان در تاریخ مبارزات مردم ماست.

پس از انقلاب بهمن ماه ۵۷ به دنبال سرکوب نیروهای سیاسی مخالف و حاکم ساختن اختناق در دانشگاه‌ها و «پاکسازی» دانشجویان و استادان «مزاحم» فضای دانشگاه‌ها به انجمن‌های اسلامی که در آن زمان وابسته به نظام و مدافع آن بودند محدود ماند. به موازات آشکار شدن نتایج و ره‌آوردهای فاجعه‌آمیز سلطه‌ی جمهوری اسلامی، به موازات آشکار شدن فساد و جنایت و خیانت رهبران و گردانندگان آن جدایی از نظام نیز به تدریج در میان دانشجویان آغاز شد. این جدایی که در بسیاری موارد با توهم‌زدایی نسبت به حکومت دینی همراه بود در عمل به صورت مخالفت‌های جدی همان انجمن‌های اسلامی دانشجویان با حاکمیت و اقدامات و سیاست‌های آن منعکس می‌شد و به طور روزافزون گسترش می‌یافت. از سوی دیگر نسل بعدی دانشجویان که از کودکی در نظام جمهوری اسلامی و فضای بسته پرورش یافته و برخی از آن‌ها نیز وابسته به همین انجمن‌های اسلامی بودند با حرکت از نیازهای خود و این واقعیت که رژیم حاکم مانع اصلی تحقق خواست‌های آن‌هاست، هر روز بیشتر ضرورت مبارزه با آن را برای دستیابی به مطالبات خویش احساس می‌کردند و به طور اجتناب‌ناپذیر به چنین مبارزه‌ای کشیده می‌شدند. به این ترتیب نسلی که در زیر بمباران تبلیغاتی بی‌وقفه و تلقین‌های ایدئولوژیک یک جانبه‌ی جمهوری اسلامی بزرگ شده بود، برخلاف امید و تصور زمامداران رژیم به جای این که فریفته‌ی این تبلیغات و تلقینات گردد و در جهت آن شکل گیرد، به حکم نیازهای طبیعی و واقعی خویش که در مغایرت کامل با ارزش‌ها و فرهنگ تحمیلی نظام قرار داشت، به مبارزه علیه استبداد و ارتجاع حاکم روی آورد.

فضایی که با دوم خرداد ۷۶ به وجود آمد و اعتماد به نفسی که این رویداد در جوانان و دانشجویان به مثابه‌ی نیروی توانا و قادر به تغییرات ایجاد کرد، جنبش دانشجویی را به عنوان یک ابزار مؤثر مبارزه هر روز بیشتر وارد میدان کرد. وقایع

دو سال گذشته و تلاش‌ها و توطئه‌ها و جنایت‌های شکست خوردگان دوم خرداد برای بازگشت به دوران قبل از خرداد ۷۶، دانشجویان ایران را هر روز بیشتر در برابر باند حاکم قرار داد و زمینه‌ها و عوامل رادیکال شدن جنبش دانشجویی را فراهم ساخت. حادثه‌ی کوی دانشگاه و قیام دانشجویان در روزهای ۱۸ تا ۲۰ تیر تجلی بارز این رادیکالیسم بود. دانشجویان ایران با این رویداد تاریخی، تولد دوباره‌ی جنبش دانشجویی را به مثابه‌ی ادامه‌دهنده‌ی سنت‌های دیرین این جنبش و کانون مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و دموکراسی اعلام کردند.

۳- تأثیر حادثه‌ی کوی دانشگاه بر روی بخش‌های مختلف جامعه و وحشت باند حاکم

انتشار خبر هجوم نیروهای مسلح و چماقداران اوباش به کوی دانشگاه موجی بزرگ از خشم و تنفر علیه این یورش وحشیانه را در میان مردم برانگیخت. محافل دانشگاهی، فرهنگی، سیاسی، مطبوعات مستقل، روشنفکران مذهبی، روحانیان و گروه‌های مختلف مردم ضمن حمایت از مبارزه‌ی دانشجویان تهاجم و تجاوز به کوی دانشگاه را محکوم ساختند و شناسایی و دستگیری عاملان و مسئولان و آمران حمله را خواستار شدند. رئیس دانشگاه و وزیر آموزش عالی به عنوان اعتراض استعفا کردند و تعدادی دیگر از وزرا و مقامات دولتی تهدید به استعفا کردند. شکاف در میان نیروهای وابسته به نظام بیشتر شد و جبهه‌ی خشونت‌گرا بیش از پیش در فشار و تنگنا قرار گرفت. به طوری که برخی از سران و نمایندگان آن‌ها و حتی «رهبر» برای جلوگیری از گسترش شعله‌های مقاومت ضمن محکوم ساختن تهاجم به دانشجویان «برخورد قاطع» علیه متجاوزان و رسیدگی فوری را وعده دادند! محمد یزدی رئیس قوه‌ی قضاییه اعلام کرد «در محاکمه‌ی مجرمان کوی دانشگاه کوتاهی نخواهد شد». دبیرخانه‌ی «شورای عالی امنیت ملی» با صدور اطلاعیه‌های پیاپی ضمن اعلام عزل سرتیپ احمدی و معاون وی به عنوان «مقصر در این حادثه» و اقدام برای تحویل آن‌ها به مقامات قضایی، خبر شناسایی و دستگیری ۷ نفر از مجرمان و آزادی «تمامی دانشجویان دستگیر شده» را اعلام می‌کند و وعده می‌دهد که «با گروه فشار و حرکت‌های غیرقانونی آن برخورد قاطع خواهد شد». روزنامه‌ی «انتخاب» پس از اشاره به این مطلب که «برخورد غیرمنطقی و خودسرانه‌ی نیروی انتظامی به اعتراض دانشجویان از سوی همه‌ی مسئولان نظام محکوم شده» نوشت: «رهبر معظم انقلاب اسلامی، ریاست جمهوری و شورای عالی امنیت ملی برخورد شدید و قاطع با گروه‌های فشار و مجازات عاملان حمله به کوی دانشگاه را در دستور اقدام‌های خود قرار داده‌اند».

با وجود همه‌ی این‌ها اعتراضات و تظاهرات دانشجویی ادامه و گسترش یافت و علاوه بر تهران شیراز، همدان، تبریز، رشت و شهرهای دیگر را نیز فراگرفت. دانشجویان به مثابه‌ی زبان مردم و سخنگوی آن‌ها با اعلام مطالبات خود - که در واقع مطالبات عمومی مردم بود - خواستار تحقق آن‌ها بودند.

ادامه‌ی حرکت خودجوش و مستقل دانشجویان نه فقط جناح راست، بلکه بخش‌هایی از جبهه‌ی دوم خرداد را هم به وحشت انداخت. نیروهایی از این جبهه از یک سو در زیر فشار جناح راست مسلط بر نظام و از سوی دیگر به دلیل احتمال بسط غیرقابل کنترل این جنبش، از آن فاصله گرفتند و به جای حمایت از این مبارزه و پافشاری بر تأمین خواست‌های دانشجویان و یا حتی تأمین پاره‌ای از این خواست‌ها، از زیان‌بخشی ادامه‌ی آن سخن گفتند و بر ضرورت «حفظ نظم و آرامش»، «رعایت قانون» و «پرهیز از خشونت» تأکید کردند. گویی عامل خشونت و از بین بردن «نظم و آرامش» و «قانون» دانشجویان هستند و نه نیروهای انتظامی و دسته‌های اوباش.

با خودداری گروه‌های سیاسی نیروهای جبهه‌ی دوم خرداد از ادامه‌ی حمایت از جنبش دانشجویی و تضعیف جبهه‌ی پشتیبانی و همبستگی، با تشدید فشار بر دانشجویان و همچنین به دلیل فقدان برنامه و سیاست واحد در میان آن‌ها، جنبش ناگزیر فروکش کرد.

در نتیجه جناح راست و نیروهای مسلط بر نظام توانستند از انفعال خارج شده و تلاشی جدید را برای گرفتن ابتکار عمل آغاز کنند. آن‌ها بلافاصله نیروهای وابسته به خود را برای اعلام وفاداری به نظام و «رهبر» و نمایش قدرت در برابر جنبش دانشجویی فراخواندند. طرفه این که رییس جمهوری نیز مردم را به شرکت در این تظاهرات که نیروهای راست و خشونت‌گرا مبتکر و سازمانده آن بودند، دعوت کرد.

با این تظاهرات و اقدامات پس از آن صحنه به طور موقت تغییر یافت. جناح راست با بهره‌برداری از همراه ساختن خاتمی با خود و استفاده از توازن جدید نیروها کوشش کرد محیط ارباب و سرکوب را مجدداً مستقر کند و از دانشجویانی که فریادهای آزادی و آزادیخواهی را در کشور طنین افکن ساختند و کسانی که بی‌پروا از آنان حمایت کردند انتقام بگیرد. لحن و گفتار و خطاب به کلی تغییر کرد. آن‌هایی که سه روز قبل از «مظلومیت دانشجویان» سخن گفته و «فجایع و خشونت نیروهای انتظامی و گروه‌های فشار» را محکوم کرده بودند، این بار از لزوم برخورد شدید با دانشجویان، محاکمه فوری و به دار آویختن آن‌ها سخن گفتند. ناطق نوری خواستار اعدام دانشجویان متمرّد شد و دبیر «شورای امنیت» که در روزهای قبل، رسیدگی فوری، برکناری و مجازات عاملان حمله به کوی دانشگاه و آزادی همه‌ی دانشجویان بازداشت شده و برخورد قاطع با مجرمان و گروه‌های فشار را اعلام کرده

بود، با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای پیکان حمله را متوجهی دانشجویان می‌کند، جنبش اعتراضی آنان را تحریکات بیگانگان می‌داند و دستگیری، محاکمه و مجازات دانشجویان را وعده می‌دهد. «رهبری» که دو روز پیش، حمله به کوی دانشگاه قلبش را جریحه‌دار ساخته، این حمله را محکوم کرده و مجازات عاملان و برخورد قاطع با گروه‌های فشار را در دستور اقدامات خود قرار داده بود، ناگهان ضرورت برخورد قاطع با دانشجویان را در دستور کار قرار داد. دانشجویان را «اشرار» و «مفسد» و «مخارب» اعلام کند و نه فقط از دولت و نیروهای سرکوب رسمی بلکه همچنین از دسته‌های اوباش چماق‌دار خواست که «با حضور خود در هر صحنه‌ای که حضور آنان لازم است این دشمنان زبون را مرعوب و منکوب سازند». و سرانجام به دنبال این تهدیدها و زمینه‌سازی جو خشونت و وحشت، اقدامات عملی آغاز می‌گردد. شماری از رهبران دانشجویی و حامیان این جنبش آزادیخواهانه و قریب ۱۴۰۰ نفر از دانشجویان (تا زمان نگارش این مقاله) دستگیر می‌شوند. سرنوشت این حمله‌ی جدید و چگونگی ادامه یا توقف آن را هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد. اما آن چه مسلم است محیط ارباب و موج دستگیری و سرکوب با همه‌ی اعلان و اقدام غلیظ و شدید آن دیرپا نخواهد بود. شرایط امروز جامعه فضای سیاسی فعال دانشگاه‌ها، روحیه‌ی اعتماد به نفس مردم، جریان رو به اعتلای جنبش عمومی و بن‌بست نظام و شکاف‌های درونی آن عواملی هستند که بازسازی گذشته را دشوار و حتی غیرممکن ساخته‌اند.

مردم و جوانان ایران اراده و تصمیم قاطع خود را در پایان‌دادن به اوضاع کنونی و تدارک و ساختن آینده‌ی دیگر نشان داده‌اند. به همین جهت ما به زودی باز هم شاهد امواجی تازه از مقاومت و مبارزه همراه با پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها و شکست و پیروزی‌های قسمی و گذرا خواهیم بود و روزهای پر حادثه‌ی دیگری کشور ما را ورق خواهد زد. آن چه به طور یقین در ورای فراز و نشیب‌ها و توقف‌ها همچنان ادامه خواهد یافت فضا و روندی است که از خرداد ۱۳۷۶ در جامعه آغاز شده و همه‌ی شواهد گواه برگشت‌ناپذیر بودن آن است.

۴- درس‌های حادثه‌ی کوی دانشگاه و قیام دانشجویان

حادثه‌ی کوی دانشگاه به دلیل اهمیت، نتایج و درس‌های آن بدون شک نه فقط امروز بلکه همچنان تا مدت‌ها مورد بحث و ارزیابی قرار خواهد داشت. آن چه در این ارتباط هم اکنون می‌توان گفت و باید به آن توجه جدی داشت ویژگی‌ها و درس‌های زیر است:

الف- مهم‌ترین ویژگی حوادث روزهای ۱۸ تا ۲۰ تیر تبدیل سریع تحصن و اعتراض دانشجویان به جنبشی رادیکال است. این رادیکالیسم از یک سو در کیفیت شعارها و خواست‌ها و از سوی دیگر در پایداری برای مهار خشونت‌گران و بی‌اثر ساختن تعرض آن‌ها به گونه‌ای بارز تجلی یافت. کیفیت شعارها و فریادهای «یا مرگ یا آزادی» بیان صریح فراتر رفتن از مطالبات معمولی و صنفی و اعلام عزم راسخ دانشجویان برای مبارزه‌ی تا به آخر جهت تحقق خواست‌های عمومی مردم و اعلام آمادگی مقاومت در برابر خشونت‌گران بود. طرح خواست‌هایی از قبیل آزادی زندانیان سیاسی و لغو نظارت استصوابی و اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم به نقش اصلی «رهبری» در استبداد و خودکامگی‌ها و نابسامانی‌های موجود و جلوه‌های آشکار خصلت رادیکال جنبش و در عین حال نشانه‌ی تبدیل آن به زبان مردم بود. جنبه‌ی دیگر رادیکالیسم را می‌توان در تداوم این رویارویی بزرگ مشاهده کرد. ادامه‌ی مبارزه به مدت چند روز و پیوستن دانشجویان شهرهای دیگر به این مبارزه نشان داد که دانشجویان با رهایی از امیدهای واهی، خیابان‌ها را میدان تعیین سرنوشت کرده‌اند و خیابان‌ها و مردم را محل و مرجع تصویب یا لغو قوانین و تحقق و تأمین خواست‌های جامعه می‌دانند.

ویژگی دیگر قیام دانشجویان تلاش در اجتناب از خشونت و حفظ خویشنداری در برابر تحریکات خشونت‌گران بود. با وجود پاره‌ای تخریب‌ها و آتش‌سوزی‌ها (که به احتمال قریب به یقین از جانب عوامل وابسته به پاند حاکم صورت گرفت) دانشجویان از توسل به خشونت اجتناب کردند و همچنان بر بستر مبارزه‌ی باقی ماندند که اقدامات سرکوبگرانه‌ی نیروهای انتظامی را دشوار می‌ساخت و حمایت بزرگ مردم را برمی‌انگیخت.

ب- طرح شعارهای عمومی مردم در این مبارزه و شیوه‌های اتخاذ شده در پیشبرد اعتراضات شرایطی را فراهم ساخت که جنبش توانست از پشتیبانی وسیع برخوردار شود و درست به همین دلیل بود که جناح راست و خشونت‌گران حاکم از «رهبر» تا دسته‌های چماقدار روحیه‌های خود را باختند و ترس و ناتوانی آن‌ها را فراگرفت. این واقعیت نشان می‌دهد که در هر اقدامی در صورت برخورداری از حمایت گسترده، در صورت عمومی شدن جنبش و فراگیر بودن خواست‌ها می‌توان نیروهای مسلط را مهار و ناتوان کرد. در جریان مبارزات دانشجویی نیروهای حاکم تنها زمانی توانستند به تهدید و خشونت متوسل شوند که جنبش دانشجویی از لحاظ همبستگی تا حدی ضعیف شد و از لحاظ سیاست و برنامه، جوانبی از تفرقه در آن پدیدار گشت. بنابراین این جنبش باید در مبارزات آتی خویش به این واقعیت‌ها توجه جدی مبذول دارد. لازمه‌ی فراگیر شدن مبارزه کوشش جهت دربرگرفتن هر چه بیشتر

دانشجویان، طرح شعارهای عمومی و اتخاذ شیوه‌هایی از مبارزه است که پشتیبانی وسیع مردم و مآلاً همراهی عملی آن‌ها را با جنبش به پانخاسته، به دنبال آورد.

ج- یکی از نکات ضعف جنبش که در روزهای بعد خود را نشان داد، فقدان برنامه و سیاست واحد در مورد چگونگی ادامه‌ی آن بود. وجود دیدگاه‌های مختلف در صفوف جنبش و در میان رهبران آن به هیچ وجه امری غیرعادی نیست. در لحظه‌های حساس و پراالتهاب به طور طبیعی برداشتها و ارزیابی‌هایی متفاوت نسبت به موفقیت جنبش و پیشبرد آن، تغییر سیاست و تاکتیک و یا پایان دادن به مبارزه‌ی جاری به وجود می‌آید. این نظرگاه‌های متفاوت طبعاً امر ادامه‌ی کار را دشوار می‌سازند و جنبش را با خطر تفرقه و تجزیه روبرو می‌کنند. باید توجه داشت که در چنین شرایطی مهم‌ترین مسئله اجتناب از تفرقه و چنددستگی و جلوگیری از تجزیه‌ی صفوف مشترک است. در صورت روبرو شدن با این گونه موقعیت‌ها باید تمام مساعی را در جهت تصمیم‌گیری مشترک و حفظ یکپارچگی جنبش به کار برد، به نظر و خواست اکثریت احترام گذاشت و بر اساس آن عمل کرد. بدون تردید جنبش دانشجویی و رهبران آن در جریان پیکارهای بعدی با بهره‌گیری از این تجربه‌ی بزرگ مجرب‌تر و تواناتر مبارزه علیه باند حاکم را به پیش خواهند برد.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌های ۳۰ و ۳۱- مرداد و شهریور ۱۳۷۸ (اوت و سپتامبر ۱۹۹۹)

خاتمی و آزمون حادثه‌ی کوی دانشگاه

عمل کرد و رفتار رییس جمهور در ارتباط با حادثه‌ی کوی دانشگاه و در برخورد به وحشیگری‌های افسارگسیخته‌ی نیروهای سرکوب رسمی و غیررسمی برای بسیاری سوال برانگیز و یا غیرمنتظره و در تناقض آشکار با وعده‌ها و ادعاهای او بود. چنین رفتاری اما تازگی نداشته و استثنایی و تصادفی نیست. ما در گذشته نیز در رابطه با وقایع و آزمایش‌های متعدد، شاهد موضع‌گیری‌ها و برخوردهایی از این نوع بوده‌ایم. به همین جهت در این جا کوشش می‌کنم در پرتو بررسی اجمالی افکار و اندیشه‌های آقای خاتمی دلایل اصلی این گونه اقدامات و واکنش‌ها و سیاست‌ها را توضیح دهم. ابتدا با مرور رویدادهای ۱۷ تا ۲۳ تیر ماه ببینیم چگونه ابتکار عمل به دست جبهه‌ی خامنه‌ای و نیروهای سرکوبگر افتاد و ضدحمله‌ی جدید چگونه ممکن شد؟

چگونه ابتکار عمل به دست نیروهای سرکوبگر افتاد؟

در ۱۸ تیرماه پس از آن که اولین اقدام کودتای خامنه‌ای - رفسنجانی به پاس مقاومت پیگیر و جسورانه‌ی دانشجویان و همبستگی مردم خنثا و درهم شکسته شد، کودتاگران و سردمداران خشونت ابتدا وحشتزده و هراسناک ناگزیر عقب‌نشینی کردند و موضعی دفاعی گرفتند. با تداوم جنبش و خطر فراگیر شدن آن گردانندگان نظام برای مهار اوضاع به تکاپو افتادند. آن‌ها در عین حال که به خاطر فروکش خشم مردم و جلوگیری از گسترش مبارزه وعده‌ی «دستگیری و محاکمه مهاجمان کوی دانشگاه» و «برخورد قاطع با گروه‌های فشار» را تکرار می‌کردند، توطئه‌های جدید جهت سرکوب جنبش و ادامه‌ی برنامه‌ی کودتا را نیز تدارک می‌دیدند. در زیر فشار قرارداد رییس‌جمهوری، تشدید فشار بر جبهه‌ی دوم خرداد، ایجاد پراکندگی در صفوف دانشجویان و تضعیف جبهه‌ی همبستگی بخش اول این برنامه بود که به موازات تهدیدهای آشکار و نهان و اقدام به تخریب و ناامنی و خشونت به نام دانشجویان سازماندهی و اجرا گردید. این تلاش‌ها، به ویژه فشار بر خاتمی و استفاده از او برای متوقف ساختن جنبش، سرانجام نتایج مورد نظر را به بار آورد و خاتمی در کشاکش داد و ستدها به سازش به سود جبهه‌ی راست تن داد. تلاش باند حاکم برای تدارک ضد حمله و گرفتن ابتکار عمل به طور مشخص به ترتیب زیر انجام گرفت:

تهدید به سرکوب و آغاز سرکوب

روز یکشنبه ۲۰ تیرماه در حالی که در تهران بنا به گزارش‌های مختلف بیش از ۴۰ هزار دانشجوی به راه‌پیمایی دست زده بودند و زمامداران جمهوری اسلامی همچنان ضمن اظهار تأسف از حادثه‌ی کوی دانشگاه و محکوم ساختن آن مردم را به آرامش دعوت می‌کردند، در تبریز قوای سرکوب مجهز به تیربار به دانشگاه حمله برد و آن را به رگبار بست. روز بعد، ۲۱ تیرماه، در حالی که دانشجویان در تهران خود را برای راه‌پیمایی آماده می‌کردند، شایعه‌ی احتمال سرکوب که از روز قبل پخش شده بود، با توجه به بسته شدن خیابان‌ها توسط نیروهای انتظامی، بیش از پیش شدت گرفت. «دفتر تحکیم وحدت» اعلام داشت که چون به نیروهای انتظامی دستور تیراندازی داده شده است، لذا باید از راه‌پیمایی خودداری و به تحصن در کوی دانشگاه اکتفا شود. (این تصمیم دفتر تحکیم وحدت به تفرقه در صفوف دانشجویان دامن زد). در همین روز خامنه‌ای پیرامون حمله به کوی دانشگاه موضع‌گیری و اظهارنظر کرد. در این موضع‌گیری ضمن بیان تأسف خود و محکوم کردن حمله به کوی دانشگاه، قیام دانشجویان را طبق سنت همیشگی جمهوری اسلامی تحریکات بیگانه خواند و به دانشجویان هشدار داد که باید «مراقب دشمن باشند»، مراقب «یک عده نفوذی که می‌خواهند از هر فرصتی استفاده کنند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند». این هشدار که در حقیقت نوعی تهدید به سرکوب بود به شایعه‌ی تدارک سرکوب قوتی بیشتر بخشید. به ویژه این که در همان لحظات قوای انتظامی و چماقداران نیز در حال محاصره‌ی کوی دانشجویان و دانشگاه بودند و یگان‌های ویژه‌ی ضدشورش کماندویی با تجهیزات کامل در نقاط مختلف شهر مستقر می‌شدند و به موازات این آرایش قوای نیروهای سرکوب، وزارت کشور هم اعلام کرد که برای روز بعد به هیچ گروه و تشکلی مجوز راه‌پیمایی داده نشده است. به این ترتیب با تحرکات و آرایش نظامی و تشدید فشار و تهدید بر فضای رعب و وحشت دامن زده شد.

ایجاد تخریب و آشوب به نام جنبش دانشجویی

موازی با این تدارک سرکوب، اوباش حزب‌الله در ظاهر دانشجوی دست به تظاهرات و راه‌پیمایی می‌زنند. از شامگاه ۲۱ تیر انصار حزب‌الله با ریش‌های تراشیده شده و لباس‌های رنگی در پناه نیروهای انتظامی به تخریب اماکن، شکستن شیشه‌ها و آتش زدن اتومبیل‌ها می‌پردازند. این دانشجویان «نوظهور» در روز ۲۲ تیر ماه نیز با شعارهای مرگ بر خامنه‌ای و با الفاظی زشت و رکیک و در حالی که با زنجیر و

چماق شیشه‌های مغازه‌ها را می‌شکستند و مردم معترض را کتک می‌زدند، در خیابان‌های نادری، اسلامبول و بازار تهران تظاهرات و راه‌پیمایی خود را ادامه دادند، با این هدف که هم چهره‌ی جنبش دانشجویی را مخدوش سازند و هم زمینه‌ی یورش به آن و آغاز ضد حمله‌ی گسترده را فراهم سازند. و البته قوای سرکوب که در همان زمان بر روی دانشگاه و خیابان‌های اطراف و تجمع دانشجویان گاز اشک‌آور می‌ریختند و تیراندازی می‌کردند، با «تظاهرات» این اشرار چماقدار که اماکن عمومی، ایستگاه‌های اتوبوس، باجه‌های تلفن، اتومبیل‌های مردم و آمبولانس‌ها را به آتش می‌کشیدند، کاری نداشتند.

به‌کارگیری شبکه‌ی تبلیغاتی

در کنار ارگان‌های سرکوب و چماقداران حزب‌الله ارگان‌های تبلیغاتی رژیم، از نشریات وابسته به وزارت اطلاعات (کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت...) تا صدا و سیمای نظام نقشی مهم در تدارک و آغاز ضد حمله ایفا کردند. روزنامه‌های مزبور با انعکاس مفصل عملیات خرابکارانه‌ی انصار حزب‌الله و نسبت دادن آن به دانشجویان، جنبش دانشجویی را حرکت اراذل و اوباش و هدف آن را ایجاد آشوب و هرج و مرج اجتماعی خواندند. در عین حال از فرصت استفاده کردند، جبهه‌ی دوم خرداد و مطبوعات مستقل را به دفاع از «مشتی آشوبگر و محارب» متهم ساختند. در تقسیم کار شبکه‌ی تبلیغاتی صدا و سیمای رژیم نقشی مهمتر در زمینه‌سازی ضد حمله‌ی حاکمین به عهده داشت. خبرنگاران و عکاسان و فیلم‌برداران آن وظیفه داشتند از آغاز صحنه‌سازی تظاهرات دانشجویان خلق‌الساعه آن‌ها را گام به گام همراهی کنند، با تهیه فیلم و گزارش از «عملیات تخریب و آشوب و آتش‌سوزی» کار خود را به نحوی شایسته انجام دادند! گزارش‌ها و فیلم‌های آن‌ها به عنوان «سند» آشوبگری و هرج و مرج طلبی دانشجویان به خوبی مورد استفاده قرار گرفت و علاوه بر پخش مکرر از تلویزیون ایران در اختیار خبرگزاری‌ها نیز قرار داده شد.

تدارک و سازماندهی راه‌پیمایی به حمایت از «رهبر»

آخرین پرده‌ی سناریوی گرفتن ابتکار عمل و خفه کردن مخالفان، دعوت به راه‌پیمایی در حمایت از «رهبر» برای روز ۲۴ تیر ماه بود. همراه با این دعوت و به دنبال ایجاد فضایی که در بالا به آن اشاره گردید، شایع شد که قرار است نیروهای راست و خشونت‌گرای حاکم، در همین روز دانشگاه را تصرف کنند، نشریات وابسته به جبهه‌ی دوم خرداد و روزنامه‌های مستقل را تعطیل و سرکوب‌های شدید و

دستگیری‌های گسترده را آغاز کنند. شایعه‌ی کودتا بیشتر قوت گرفت. نامه‌ی تهدیدآمیز ۲۴ تن از فرماندهان سپاه به رییس‌جمهور (گرچه هنوز به طور علنی انتشار نیافته بود) بسته و گریخته مورد بحث و اشاره قرار می‌گرفت. با این جو و زمینه‌ی روانی، اعمال فشار به جبهه‌ی خاتمی برای حمایت از راه‌پیمایی و شرکت در آن بالا گرفت به طوری که بالاخره هم رییس‌جمهور و هم بخشی از جبهه‌ی دوم خرداد مردم را به شرکت در این راه‌پیمایی دعوت کردند. عقب‌نشینی و لحن برخی از مطبوعات و گروه‌های وابسته به «اصلاح‌طلبان» نشانی بارز از نگرانی و تسلیم بود. راه‌پیمایی ۲۴ تیر ماه به این ترتیب تدارک و سازمان داده شد و در آن «پیام رهبر» مبنی بر «محارب و مفسد» شمردن دانشجویان و تهدید به سرکوب شدید قرائت گردید. به دنبال این «نمایش قدرت» (که در حقیقت نمایش ضعف بود) موج دستگیری‌ها آغاز گردید. با افتادن ابتکار عمل به دست نیروهای سرکوبگر نظام و آغاز ضد حمله‌ی زمامداران جمهوری اسلامی، عوامل آنها پس از چند روز وحشت و سراسیمگی روحیه‌ی خود را دو باره بازیافتند و التهاب و هیجانات به طور موقت فروکش کرد.

واکنش و موضع‌گیری خاتمی در قبال این حوادث

در بالا دیدیم که چگونه باند حاکم با بهره‌گیری از همه‌ی امکانات، از به میدان فرستادن نیروهای سرکوب رسمی و غیررسمی تا جو سازی و ارباب و خشونت، از به کار انداختن شبکه‌ی تبلیغاتی تا نشان دادن چهره‌ی ترسناک فرماندهان سپاه، از تدارک توطئه‌های پنهانی تا فشار و تهدید و سرکوب آشکار می‌کوشد فریادهای آزادیخواهی مردم و اعتراضات گروه‌های ناراضی درون نظام را خفه کند. در چنین شرایطی رییس‌جمهوری که می‌خواهد «قانون» را حاکم سازد و از «حقوق و آزادی» مردم دفاع کند، در برابر این همه تجاوز به قانون، تجاوز به آزادی و حقوق مردم در این ۵ روز پر حادثه ابتدا سکوت می‌کند و در ۲۲ تیر ماه در پایان جلسه‌ی «شورای امنیت ملی» ناگهان اعلام می‌کند: «حادثه‌ای که پنجشنبه رخ داد، بعد از یکی دو روز جریان انحرافی در آن پیدا شد (تکیه از ماست) و به نظر من این جریان خیر کشور را نمی‌خواهد و هدفش لطمه زدن به اصل نظام و ایجاد آشوب و تشنج در جامعه است. خوشبختانه جامعه‌ی دانشجویی برائت خود را از این جریان اعلام کرد.

در این سخنان اولاً شبیخون وحشیانه به کوی دانشگاه که وزیران آقای خاتمی پس از بازدید آثار آن به گریه افتادند و وزیر فرهنگ و آموزش عالی و رییس دانشگاه در اعتراض به چنین توحشی استعفا کردند از اهمیت می‌افتد. ثانیاً تظاهرات و

راه‌پیمایی شبه دانشجویی انصار حزب‌الله علی‌رغم تمام شواهد انکارناپذیر و با این که جامعه‌ی دانشجویی مورد بحث آقای خاتمی آن را به نیروهای خشونت‌طلب نسبت داد، «جریانی انحرافی در درون جنبش دانشجویی» خوانده می‌شود. روز قبل از این اظهارات آقای رییس جمهور، شورای منتخب متحصنین که ظاهراً آقای خاتمی آن را به عنوان نماینده‌ی جامعه‌ی دانشجویی پذیرفته است، طی اطلاعیه‌ای با صراحت اعلام داشته بود که این «جریان انحرافی»! نه تنها ارتباطی به درون جنبش ندارد، بلکه در واقع همان جریانی است که به کوی دانشگاه شیخون زده است و اینک با نام و نقشی دیگر مشغول اجرای سایر بخش‌های پروژه‌ی سرکوب است. اطلاعیه‌ی شورای منتخب متحصنین خاطر نشان می‌کند که «چنین اعمالی از سوی کسانی انجام می‌شود که می‌خواهند انگشت اتهام را به سوی حرکت‌های دانشجویی نشانه بگیرند». اما چرا آقای خاتمی این چنین دو پهلو سخن می‌گوید و چرا بالاخره به این موضع‌گیری کشیده می‌شود که تظاهرات شبه‌دانشجویی انصار حزب‌الله را جریانی در درون جنبش دانشجویی بخواند در حالی که به خوبی آگاه بود که آن تظاهرات بخشی از سناریوی نیروهای حاکم جهت متوقف کردن جنبش دانشجویی و مآلاً سرکوب آن بود. و سرانجام نیز سناریوی نام‌برده را از جمله به یاری رییس جمهور و سکوت و موضع‌گیری و نهایتاً سازش او با جناح راست به اجرا درآوردند.

به هر حال این موضع‌گیری و اظهار نظر خاتمی پیرامون حوادث کوی دانشگاه، مبارزات دانشجویان و تظاهرات انصار حزب‌الله به نام دانشجو و این که او نیز همانند سردمداران جناح راست این صحنه‌سازی را جریانی در درون جنبش دانشجویی معرفی می‌کند، بسیاری را مبهوت و شگفت‌زده کرد. با توجه به این که ماهیت این افراد و سازماندهندگان آنها و هدف‌های آنان بر رییس جمهور کاملاً آشکار بود، مردم بار دیگر با این سؤال روبه‌رو شدند که چرا خاتمی این گونه عمل می‌کند؟ چرا این چنین دو پهلو و پرتناقض سخن می‌گوید، چرا این چنین جنایت‌های خشونت‌گران را نادیده می‌گیرد؟

چه چیز این مدافع «قانون» و «اخلاق» را به سکوت در برابر تجاوز به قانون، به قلب واقعیت‌ها و پرده‌پوشی جنایت‌ها و هویت جنایتکاران وادار می‌سازد؟ و بالاخره این که چرا رییس جمهور تن به سازش و تسلیم داد؟ آیا تنها امکان موجود سازش و تسلیم به سود جناح راست است و کمک به آن برای آغاز ضد حمله‌ی جدید بود؟ گروهی از مردم و بخش‌هایی از جبهه دوم خرداد این رفتارها و سازش را به دلیل توازن نیروی کنونی در نظام، تمرکز قدرت در دست گروه‌های مسلط بر جمهوری اسلامی و فشارهای آنها اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و برآنند که خاتمی از این طریق مانع استقرار سرکوب گسترده و انجام کودتای نیروهای خشونت‌گرا شده است.

روشن است که حربه‌ی کودتا و احتمال اقدام به آن از جانب کسانی که حاکمیت خود را در معرض خطر جدی می‌بینند تا مدت‌ها همواره وجود دارد. اگر قرار باشد هر بار پس از روبه‌رو شدن با تهدیدها و حرکت‌های کودتاگرانه، مردم و مخالفان تسلیم شوند و تن به سازش دهند، به کودتاگران امتیاز دهند و قدرت متزلزل شده را به آنها بازگردانند، نه فقط در خنثا کردن و مهار آن اقدامی نشده، بلکه به عکس به تداوم سلطه کودتاگران و کارایی تهدید آنها کمک شده است. مهار کودتاگران تنها از طریق نشان دادن قدرت و مقاومت میسر است نه با اتخاذ سیاست عقب‌نشینی و تسلیم. باید در هر فرصتی به جای دادن امکان آرایش نیرو و تجدید قوا، با وارد آوردن ضربه‌های مؤثر آنها را تضعیف کرد. باید در زمانی که در تنگنا و ضعف و وحشت‌اند، به جای دادن امتیاز، از آنها امتیاز گرفت. باید به جای ایجاد زمینه برای ادامه‌ی تهدیدها و تعرض، نشان داد که اقدام به کودتا شکست قطعی آنها را تسریع خواهد کرد.

اما چرا خاتمی به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند و هر بار پس از حمله نیروهای خشونت‌گرا و با روبه‌رو شدن با بحران، سیاست عقب‌نشینی و یا کنار آمدن با نیروهای مسلط را دنبال می‌کند. واکنش آقای خاتمی نسبت به تعرض نیروهای مسلط علیه یاران و همکاران او (استیضاح و برکناری عبدالله نوری، کتک زدن معاون رئیس جمهوری و وزیر ارشاد) نسبت به دستگیری و محاکمه‌ی کرباسچی، دستگیری و شکنجه‌ی معاونان شهرداری تهران، دستگیری مدیران و نویسندگان مطبوعات، نسبت به خودسری‌ها و تجاوزات آشکار قوه‌ی قضاییه علیه حقوق مردم و یا برخوردهای او در مورد ترور لاجوردی، انتخابات مجلس خبرگان و ناپیگیری در مسئله‌ی قتل‌های زنجیره‌ای بازتاب‌های بارز چنین سیاست و رفتاری است. به همین دلیل باید به سیاست و رفتار خاتمی در برابر حادثه‌ی کوی دانشگاه و رویدادهای پس از آن نه به عنوان امری استثنایی، بلکه به منزله‌ی حلقه‌ای از زنجیره‌ی سیاستی برخورد کرد که رئیس‌جمهور طی دو سال گذشته دنبال کرده است.

چرا خاتمی چنین سیاستی را دنبال می‌کند؟ چرا هر بار در لحظه‌های حساس عمل کرد خاتمی «آرام‌سازی» مردم، سازش با نیروهای مسلط و دعوت همگان به تبعیت از «رهبری» است؟

به نظر ما پاسخ این پرسش را باید قبل از هر چیز در دیدگاه‌های فلسفی-سیاسی آقای خاتمی، در تصورات و هدف‌های او و در ظرفیت‌ها و توانایی‌های وی جستجو کرد.

اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی - سیاسی خاتمی

از آقای خاتمی قبل از رسیدن به ریاست جمهوری دو کتاب (یکی «بیم موج» و دیگری «از دنیای شهر تا شهر دنیا») انتشار یافته است. این دو کتاب به اضافی گفتارها و نوشتارهای دوران ریاست جمهوری مجموعه‌ای را می‌سازد که بازگو کننده‌ی افکار، تصورات و برداشت‌های وی از حکومت اسلامی، جامعه‌ی مدنی، حاکمیت قانون و آزادی و حقوق مردم است. این مجموعه در عین حال که انعکاس اندیشه‌ای التقاطی و متناقض است، خط فکری واحدی را نشان می‌دهد که از سال‌های قبل از ریاست جمهوری تا کنون همچنان دنبال شده است. در این نوشته‌ها سه زمینه‌ی مهم دیده می‌شود که اساس اندیشه و فکر نویسنده را تشکیل می‌دهند. این سه زمینه عبارتند از الف: اسطوره‌ی خمینی، ب: نظریه‌ی حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ج: تأثیر تمدن غرب و دستاوردهای جامعه‌ی بشری بر روی نویسنده و انعکاس آن به صورت تمایل وی به نوگرایی، قانون‌گرایی و مشارکت مردم در امور.

الف - اسطوره‌ی خمینی

کتاب «بیم موج» که بخش اصلی آن در سال ۱۳۷۰ نوشته شده و برای اولین بار در سال ۱۳۷۲ انتشار یافته است، میزان تأثیر و نفوذ اسطوره‌ی خمینی را در اندیشه و مبانی فلسفی و دیدگاه‌های سیاسی نویسنده‌ی کتاب نشان می‌دهد. اولین مقاله از کتاب نیز با عنوان «احیاگر اسلام ناب» تماماً به بررسی «نقش وسیع و آرای راهگشا و دورانساز امام» به مثابه‌ی سلسله جنبان مهم‌ترین حرکت فکری - انقلابی زمان ما اختصاص یافته و تا آخر کتاب مبنای احکام و استنتاجات نویسنده است. خاتمی در این نوشته‌ها خمینی را «بزرگ‌ترین احیاگر دین در زمان غیبت معصوم» می‌داند و این «احیاگری» را به ویژه در زمینه‌ی ایستادگی خمینی در برابر قدرت‌های زورگو و «مطامع دنیاخوران» و در «مجاهدت خستگی ناپذیرشان علیه تحجر و جمود واپسگرایان و نمایاندن چهره‌ی منور و شاداب دین» برمی‌شمارد. در صفحه‌ی ۲۳ کتاب نام‌برده در این ارتباط چنین می‌خوانیم: «در عصر حاضر نیز در آفاق اسلامی مصلحان و احیاگران بزرگی ظهور کرده‌اند که جایگاه امام خمینی (قده) در این میان از رفعت خاصی برخوردار است و گزافه نیست اگر امام فقید را بزرگ‌ترین احیاگر دین به هر دو معنی در زمان غیبت معصوم بدانیم.»

آقای خاتمی در این کتاب پس از صدور حکم «ناکامی و ناتوانی ایسم» های گوناگون چون «سوسیالیسم، ناسیونالیسم و حرکت های ملی گرا در نجات محرومان و تأمین عدالت اجتماعی» به این نتیجه می رسد که برخلاف این «ایسم» های ناکام و ناتوان «امام خمینی دین را به عنوان عامل بزرگ نجات جامعه ی اسلامی از جنایت های مستبکران و منشا حرکت در مسیر استقلال و سربلندی به صحنه آورد.»

در این کتاب و در ذهن نویسنده ی آن، خمینی نه فقط بزرگترین احیاگر دین و تجلی «بلندترین قله ی معارف اسلامی اعم از عرفان و حکمت و فقه» و «سلسله جنبان مهم ترین حرکت فکری- انقلابی روزگار ما» می باشد، بلکه «پرهیزگاری بی نظیر» و «مجاهدی ستم ستیز» است که طی یک دهه نظامی مؤسس بر دین را «با موفقیت» هدایت کرده است. خاتمی آن چنان شیفته ی خمینی و نظرات فلسفی- سیاسی و «بینش روشن و ممتاز» او است که کارنامه ی سیاه ده سال ستم و خفقان و سرکوب و فجایع و جنایت های تاریخی بی مانندی چون کشتار چند هزار زندانی سیاسی در فاصله ی چند روز (در تابستان ۶۷)، نتایج فاجعه بار سیاست ادامه ی جنگ، سیاست های اقتصادی ویرانگر، چپاول ثروت های ملی و رواج فقر و فساد و ناامنی را که ره آورد ده سال سلطه ی حکومت اسلامی و رهبری خمینی است، تجربه ای «موفق» می خواند و بر آن است که «بینش وسیع و راهگشا و دورانداز امام در سال های آخر عمر ایشان به برکت همین تجربه ی عملی هدایت یک نظام و حکومت اسلامی غنا و صفای بیشتری یافت.» نویسنده ی کتاب پس از بیان این احکام، می گوید در یک جمع بندی کوتاه «بزرگی و عظمت» خمینی را در ۸ زمینه از جمله در طرح نظریه ی حکومت اسلامی و ولایت فقیه توضیح دهد و با شیفتگی ای ویژه از آن دفاع کند.

ب- نظریه ی حکومت اسلامی

گر چه سراسر کتاب مدح نامه ای است از خمینی و برای نویسنده ی کتاب هر گفتار او حجتی تردید ناپذیر است، ولی نظریه ی حکومت اسلامی خمینی از نکات خاص و اساسی مورد توجه خاتمی به شمار می رود. به باور نویسنده ی کتاب خمینی با استقرار حکومت اسلامی راه حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش را نشان داد و دورنمای روشن پیشرفت و سربلندی را گشود. در صفحه ی ۲۵ کتاب در این ارتباط چنین گفته می شود: «...قرن ها پس از اعلام حذف دین از صحنه ی سرنوشت و تلاش بشر برای اداره ی زندگی با تکیه بر عقل جزوی محدود به زمان و مکان و بریده از وحی، اسلام در ایران حرکت شکوهمندی را جهت حاکم کردن انسان بر سرنوشت خود و گشودن آفاق پیشرفت و سربلندی برای او پدید آورد.» به نظر خاتمی حکومت

اسلامی می‌تواند «حلال همه‌ی مشکلات و معضلات بشر امروز» باشد. او در صفحه-های ۳۲ و ۳۳ کتاب در این زمینه می‌نویسد: «از محوری‌ترین نکاتی که در مواضع و آرای امام به چشم می‌خورد و وجهه‌ی احیاگری شخصیت امام را برجسته و درخشان می‌کند تکیه بر این نکته‌ی حساس و حیاتی است که اسلام باید بتواند در صحنه‌ی عمل حلال مشکلات و معضلات بشر امروز باشد و اجتهادی مورد نظر امام است که در مصاف با آیین‌ها و مرام‌های فکری و سیاسی و اقتصادی و در مقابله با توطئه‌ها و دشواری‌ها و در حل مشکلات و مسایل روز بتواند پیروز صحنه باشد». برای تحقق این منظور اما ضروری است روحانیت فعالانه وارد میدان شود و ابتکار عمل را در دست گیرد. آقای خاتمی پس از استناد به این گفته‌ی خمینی که روحانیون باید همه‌ی مساعی خود را به کار برند تا «خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره‌ی جهان (تکیه از ما) نگردد، خود در صفحه‌ی ۳۶ کتاب می‌نویسد: «روحانیت شریف ما نه تنها حق ندارد درهای تفکر خویش را به روی دنیای پرماجرا و جریان‌های فکری و اجتماعی عالم ببندد و منفعلانه در انتظار حوادث بماند، بلکه باید ابتکار عمل را در صحنه‌های فکری و اجتماعی در دست بگیرد». نویسنده‌ی کتاب پس از آن به توصیف این حکومت اسلامی که «محور فقه سیاسی امام» و «بر بینش روشن و ممتاز ایشان استوار است» می‌پردازد. به نظر خاتمی آن چه در سایه‌ی چنین حکومتی باید تحقق یابد و فرمول معجزه‌آسای ترقی جامعه‌ی بشری به شمار می‌رود، همان کلیات شعارگونه و مبهم و مشت‌ی احکام ارتجاعی است که توسط خمینی برای ایجاد «استقلال» و «خودکفایی» و «عدالت» نگاشته شده‌اند و خاتمی آن‌ها را به نقل از «صحیفه نور»، صفحه‌ی ۴۰ کتاب تکرار می‌کند: «اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگران و حکومت جابرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال، خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی... و صدها از این قبیل»!! پس از طرح این برنامه که صرف‌نظر از کلی‌گویی شعارگونه و احکام ارتجاعی «حدود و قصاص و تعزیر» است، در این برنامه ره‌آورد حکومت اسلامی درست عکس آن یعنی حاکمیت «ستمگران و حکومت جابرانه و گسترش فساد و فحشا و انواع کجروی‌ها» بود، خاتمی به سایر مزیت‌های حکومت اسلامی می‌پردازد. به نظر خاتمی برتری این نظام نسبت به سایر نظام‌ها در این است که حکومت دینی مورد نظر وی با آمیزه‌ای از نقش عقل بشری و شرع و وحی بهترین شیوه‌ی اداره‌ی جامعه و زندگی را پیش پای انسان می‌گذارد. وی در بخش‌های مختلف این کتاب و همچنین در «از دنیای شهر تا شهر دنیا» در این باره قلم‌فرسایی می‌کند.

ج- نوگرایی، قانون‌گرایی و مشارکت مردم در اداره‌ی امور

خاتمی در دفاع خود از نظریه حکومت اسلامی می‌کوشد نشان دهد که در چنین حکومتی هم بهره‌گیری از دستاوردهای اندیشه، تجربه‌ی بشریت و نقش اساسی عقل بشری در اداره‌ی جامعه و لزوم مشارکت مردم کاملاً مورد توجه قرار گرفته است و هم نیاز زمان، خواست‌های فطری انسان برای آزاد زیستن و مسایل «لحظه به لحظه نو شونده‌ی انسان امروز و فردا» در مرکز توجه قرار دارد و این‌ها از پایه‌های حکومت اسلامی است! خاتمی گرچه برای اثبات این مدعا نقل قول‌هایی گوناگون از خمینی را به کمک می‌گیرد، ولی نمی‌توان نادیده گرفت که آن چه او در این زمینه می‌گوید فراتر از چارچوبی است که نظریه‌پرداز حکومت اسلامی مطرح ساخته و طی ده سال حاکمیت خود اعمال کرده است. برداشت‌های خاتمی از مسئله‌ی بهره‌گیری از دستاوردهای فکر و تجربه‌ی بشری که در کتاب «از دنیای شهر تا شهر دنیا» به آن پرداخته است و نتیجه‌گیری‌های او از تأمل در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی غرب و اهمیت آزادی و حکومت مردم، در افکار و احکام خمینی جایی ندارند. مشکل آقای خاتمی این است که هم فریفته‌ی خمینی و تئوری ولایت فقیه او است و هم تحت تأثیر دستاوردهای بزرگ فرهنگ و تمدن بشری و ترقی و پیشرفتی است که در جوامع دمکراتیک در پرتو آزادی و حاکمیت قانون متحقق شده است. در چنین موقعیتی او دیگر قادر به شناخت حقیقت و دیدن واقعیت‌ها نیست. در نتیجه به جای دیدن این واقعیت که هم تئوری حکومت اسلامی آقای خمینی و هم عمل و تجربه‌ی اعمال این حکومت (چه در دوران خمینی و چه پس از او) با آزادی و حقوق مردم در تضاد می‌باشد در تلاش آشتی دادن این دو وجه متضادی است که وی تحت تأثیر هر دوی آن‌ها قرار دارد. آقای خاتمی با وجود داشتن جنبه‌های اندیشمندی، هنگامی که در این موقعیت قرار می‌گیرد و در قلمرو پندار و توهم گام برمی‌دارد، دیگر اندیشه و تفکر و تجربه نمی‌توانند مبنای ارزیابی‌ها و استنتاجات وی باشند زیرا به جای تجربه و عمل خواست‌ها و آرزوها مبدا حرکت و نتیجه‌گیری قرار می‌گیرند. در این جا دیگر آقای خاتمی نه یک اندیشمند، که یک زندانی توهمات است و این سرچشمه‌ی تناقض‌گویی‌ها و ناتوایی‌های اوست.

آقای خاتمی همچنان آن تصویری از حکومت اسلامی را ارایه می‌دهد که در سال اول پس از انقلاب رایج بود و در نام جمهوری اسلامی انعکاس یافت، یعنی هم جمهوری و رأی مردم و هم حاکمیت دین اسلام و خود نیز در تلاش است این دو جنبه‌ی متضاد را با هم سازگار کند. در حالی که اولاً حکومت اسلامی خمینی حتا در همان سال اول پس از انقلاب جز از لحاظ صوری نقشی برای حاکمیت مردم قائل نیست. ثانیاً قانون اساسی جمهوری اسلامی و ترمیم‌های بعدی شرایط و امکانات

قیومیت فقیه را به طور کامل تضمین کرده است و ثالثاً تجربه‌ی ۲۰ سال اعمال سلطه‌ی آن به طور انکارناپذیر نشان داد که تصور آزادی و حقوق مردم و پاسخ به الزامات جامعه‌ی امروز در چهارچوب چنین نظامی تصوری باطل و ناممکن است. حکومت اسلامی خمینی، نه جمهور مردم بلکه همان گونه که خود وی تصریح می‌کند ولایت فقیه بر مردم است. خمینی در کتاب حکومت اسلامی می‌نویسد: «ولایت فقیه از امور اعتباری است و واقعیتهای جز جعل (یعنی تعیین) ندارد، مانند جعل (تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد». آقای خمینی در تئوری ولایت فقیه خود با صراحت اعلان می‌کند که ولی فقیه مقید به قانون اساسی نمی‌باشد، بلکه فراتر و بالاتر از آن است و «هرگاه صلاح بداند و مصلحت اسلام و مسلمین را در طرق پیش‌بینی نشده در قانون اساسی بیابد، حق دارد قانون را نقض کند» - صحیفه نور - قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر مبنای همین اندیشه و تئوری تدوین و تصویب گردید. این قانون اساسی با وجود پذیرش ناگزیر برخی آزادی‌ها و حقوق مردم - که در شرایط و فضای سیاسی - اجتماعی آن روز ایران اجتناب‌ناپذیر بود - اساساً چیزی جز توجیهات قانونی حاکمیت «قیم ملت» نیست. طبق اصل ۵۷ قانون اساسی قوای حاکم بر جمهوری اسلامی زیر نظر این قیم و یا به زبان قانون زیر نظر «ولایت مطلقه‌ی امر» و «امامت امت» است. طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی «تعیین سیاست‌های کلی نظام»، «فرماندهی کل نیروهای مسلح»، «اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها»، «عزل و نصب فقهای شورای نگهبان و عالی‌ترین مقام قوه‌ی قضاییه»، «عزل و نصب رئیس صدا و سیما، جمهوری اسلامی، رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی»، «حل اختلافات و تنظیم روابط قوای سه‌گانه، حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، عزل رئیس جمهوری (با در نظر گرفتن مصالح...)» همه‌ی این‌ها از اختیارات این قیم می‌باشد. مسئله البته به این جا ختم نمی‌شود. شورای نگهبانی که عزل و نصب «فقه‌های» آن به عهده‌ی همین «رهبر» است طبق اصل ۹۹ قانون اساسی «وظیفه‌ی نظارت بر انتخابات مجلس شورای اسلامی» و به عبارت دیگر جلوگیری از راه یافتن مخالفان به مجلس را به عهده دارد. طبق اصل ۴ و ۹۳ قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، قوانین و مصوبات آن بدون شورای نگهبان وابسته به رهبر فاقد اعتبار قانونی است و طبق اصل ۹۸ تفسیر قانون اساسی نیز به عهده‌ی همین «شورای نگهبان» است.

اما در تجربه نیز آن چه به عمل کرد جمهوری اسلامی مربوط می‌شود نتیجه‌ی منطقی این عمل کرد و حاکمیت به گواه ۲۰ سال تجربه چیزی جز جنگ و ویرانی، کشتار و سرکوب، غارت و حیف و میل ثروت اجتماعی و گسترش فقر و فساد نبوده است